



Women and Development: Iranian women's roles under the Qajar and Pahlavi dynasties *

Malihe Shiani¹ | Hanan Zare²

1. Department of Development and Social Policy, Faculty of Social Sciences, University of Tehran, Tehran, iran, Email: mshiani@ut.ac.ir

2. Corresponding Author, Department of Development and Social Policy, Faculty of Social Sciences, University of Tehran, Tehran, iran, Email: Hanna_zare@ut.ac.ir

Article Info	ABSTRACT
<p>Article type: Research Article</p> <p>Article history: Received 17 January 2022 Received in revised form 7 December 2022 Accepted 17 December 2022 Published online : 12 March 2023</p> <p>Keywords: Development, women, Developmental Process, Qajar, Pahlavi.</p>	<p>Introduction: Several approaches have emerged in recent decades to illustrate how development concerns impacted women and men. Furthermore, women's development models have attempted to explain why women have not progressed at the same level as men, particularly in developing countries.</p> <p>Aim: This article discusses the involvement of Iranian women in the development process during the Qajar and Pahlavi dynasties in the education, work, political and legal rights area. Therefore, in this regard, the most important questions to consider are: what impact did development have on women in Iran throughout the Qajar and Pahlavi dynasties, and how did women participate in the development process? The theoretical framework has based on the six approaches in the field of women and development, including Women in Development (WID), Women and Development (WAD), Gender and Development (GAD), Gender Mainstreaming (GMS), Women, Culture, and Development (WCD), and Gender, Law, and Development (GLD).</p> <p>Methods: Based on qualitative and documentary research, this study has a historical perspective.</p> <p>Finding: The findings show that women's progress during the Qajar period had greatly enhanced by their active participation in the formation of the Constitutional Revolution. However, Women were marginalized after the revolution and deprived of education and the right to vote. Women's activists began spontaneously organizing schools and even giving jobs to convince men in the National Consultative Assembly that women could have the right to study by highlighting the importance of motherhood and marriage. During the Pahlavi era, particularly the second, women were primarily involved in the development of Iran since providing education and jobs for women was a government strategy to modernize and build the state.</p> <p>Discussion: Thus, the Constitutional Revolution changed attention to gender policies during the Qajar era, while modernization and nationalization signified a turning point in gender policies during the Pahlavi dynasty.</p>

Cite this article: Shiani, M., Zare, H. (2022). Women and Development: Iranian women's roles under the Qajar and Pahlavi dynasties. . *Sociological Review (Social Science Letter)*, 29 (2), 49-78.

* Extracted from the doctoral thesis entitled "Sociological study of the position of women in the social development of villages and cities".

زن و توسعه: وضعیت زنان ایران در دوره قاجار، پهلوی اول و دوم*ملیحه شبانی^۱ | حنان زارع^۲

۱. گروه توسعه و سیاستگذاری اجتماعی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه تهران، تهران، ایران، رایانامه: mshiani@ut.ac.ir

۲. نویسنده مسئول، گروه توسعه و سیاستگذاری اجتماعی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه تهران، تهران، ایران، رایانامه: hannan_zare@ut.ac.ir

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: مقاله پژوهشی	مقدمه: در چند دهه گذشته، رویکردهای ویژه‌ای در زمینه مشارکت مردان و زنان در توسعه و پیشرفت مطرح شده است؛ این رویکردها یا مدل‌ها در پی توضیح این موضوع هستند که چگونه توسعه، زنان و مردان را متأثر ساخته و چرا زنان مانند مردان توسعه‌یافتگی را تجربه نکرده‌اند.
تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۰/۲۷	هدف: مقاله حاضر در صدد بررسی وضعیت توسعه‌یافتگی زنان ایرانی در دوران قاجار و پهلوی برآمده و با تأکید بر مؤلفه‌های آموزش، اشتغال، حقوق سیاسی و حقوق قانونی وضعیت زنان را در این دوره‌ها با بهره‌گیری از شش رویکرد حوزه توسعه و زنان بررسی کرده است.
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۱/۹/۱۶	روش پژوهش: این مطالعه اسنادی و مبتنی بر پژوهش کیفی با نگاه تاریخی بوده است.
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۹/۲۶	یافته‌ها: می‌توان گفت توسعه در دوران قاجار برای زنان با مشارکت گسترده آنان در شکل‌گیری انقلاب مشروطه آغاز گردید، در ادامه زنان فعال به گونه‌ای خودجوش شروع به تأسیس مدارس و حتی ایجاد اشتغال نموده تا موفق شدند مردان مجلس ملی را متقاعد کنند که زنان با تأکید بر نقش مادری و همسری می‌توانند از حق آموزش برخوردار باشند. توسعه در دوران پهلوی به ویژه پهلوی دوم عمدتاً با هدف ادغام زنان در توسعه ایران صورت گرفته و فراهم ساختن آموزش و اشتغال برای زنان ابزاری برای دولت جهت مدرنیزاسیون و دولت‌سازی بوده است.
تاریخ انتشار: ۱۴۰۱/۱۲/۲۱	نتیجه‌گیری: نقطه عطف توجه به سیاست‌های جنسیتی در زمان قاجار را می‌توان انقلاب مشروطه و دوران پهلوی در مدرن‌سازی و ملت‌سازی مشاهده کرد.
کلیدواژه‌ها: توسعه، زنان، توسعه‌یافتگی، قاجار، پهلوی	

استناد: شبانی، ملیحه؛ زارع، حنان؛ (۱۴۰۱). زن و توسعه: وضعیت زنان ایران در دوره قاجار، پهلوی اول و دوم. *مطالعات جامعه‌شناختی (نامه علوم اجتماعی)*، ۲۹ (۲)،

۷۸-۴۹

* این مقاله برگرفته از رساله دکتری تحت عنوان «مطالعه جامعه‌شناختی جایگاه زنان در توسعه‌یافتگی اجتماعی روستا شهرها» است.

۱. مقدمه و طرح مسأله

مفهوم توسعه پس از جنگ جهانی دوم به منظور توصیف فرایند مدرن شدن جوامع خارج از آمریکا و اروپا (که بسیاری از آنها سرزمین‌های استعماری سابق بودند) رواج یافت. این کشورها از منظر استعمارگران جوامعی بدوی، توسعه‌نیافته و عقب‌مانده تلقی می‌شدند که بایستی سیاستهای رشد کشورهای غربی و آژانس‌های بین‌المللی را اتخاذ کنند. در مرحله اول، هدف رشد سریع اقتصادی از طریق صنعتی شدن کشورهای استعماری بود که در درازمدت نفع همه مردم را به دنبال داشت. در این مرحله صنعتی شدن و شهرنشینی تنها راههای توسعه‌یافتگی جوامع عقب‌مانده محسوب شده و توجه اندکی نسبت به ویژگی‌های اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی یا سیاسی جوامع غیرغربی وجود داشت. در مرحله دوم، با وجود تأکید بر توسعه منابع انسانی در قالب توزیع عادلانه ثروت و درآمد، عدالت اجتماعی و بهبود امکانات آموزشی، بهداشتی، تأمین اجتماعی و ... بحران بدهی سال ۱۹۷۳ موجب وخیم‌تر شدن اوضاع جهان سوم گردید. در آخرین مرحله، توسعه منجر به اجرای سیاست‌های تعدیل ساختاری در کشورهای توسعه‌نیافته شد تا با کاهش بودجه‌های بخش دولتی و خدمات اجتماعی از جمله بهداشت، آموزش، غذا و حذف یارانه‌ها سرعت عدم توازنهای خارجی پرداخت را در کشورهای بدهکار حذف کند. در شرایط فعلی توسعه به عنوان مسئولیت شرکتهای خصوصی و بطور فزاینده سازمانهای غیردولتی خصوصی (سازمانهای مردم نهاد) تعریف و بازار نیز داور اصلی تصمیم‌گیری‌ها تلقی می‌شود. اما نکته مهم در فرایند توسعه یافتگی نادیده گرفته شدن زنان است که تا حد زیادی با ابعاد سنتی و عقب‌مانده جوامع پیوند خورده بودند (Phukon, 2008: 771). بدیهی است برای دستیابی به توسعه و پیشرفت‌های معتبر اجتماعی، زنان بایستی فرصت فراتر رفتن از نقش‌های سنتی را داشته و نسبت به تصمیمات مهم در مورد کیفیت زندگی جوامع خنثی نباشند. چرا که توسعه اجتماعی متکی به پتانسیل و مشارکت همه اعضای جامعه است و بنابراین، مشارکت زنان در بخش‌های اجتماعی - دولت، تجارت، بهداشت، صنعت، کشاورزی، آموزش و پرورش، خدمات انسانی، علمی، فناوری - و در همه سطوح از جمله خدمات مستقیم، نظارت و مدیریت عالی بسیار مهم و تعیین کننده است (Brenden and Hooyman, 1976: 18-22).

در این راستا سازمان ملل متحد با نامگذاری دهه‌ی ۱۹۷۰ به نام «دهه زنان» نقش مهم و برجسته‌ای در اطلاع‌رسانی از نقش نامرئی زنان در توسعه اقتصادی و اجتماعی کشورها به ویژه کشورهای جهان سوم داشته است. در این دهه تغییرات رویکردی قابل توجهی در میان محققان دانشگاهی و سیاستگذاران به وجود آمد که از درک دغدغه‌های زنان در خانواده به سمت اشتغال زنان در اجتماع حکایت دارد؛ سیاستگذاران تمرکز خود را از برنامه‌های خانواده محور با نقش مادری زنان برداشته و بر رویکردهایی تأکید نمودند که زنان نقش مولد در آنها ایفا می‌کردند. در رویکرد نوین، زنان دارای ظرفیت‌ها و پتانسیل‌هایی در نظر گرفته شدند که بایستی در راستای توسعه اقتصادی و اجتماعی از آنها بهره گرفته شود. اگر چه در ابتدا تمرکز بر تفاوت‌های بیولوژیکی زنان با مردان قرار داشت اما بتدریج دغدغه‌ها به سمت جنسیت و روابط اجتماعی میان زنان و مردان سوق یافت و این موضوع که ساختارهای جامعه نقش مهمی در ایجاد تفاوت‌ها داشته اهمیت پیدا کرد. افزون بر آن زنان و مردان به ایفای نقش‌های مختلف در جامعه پرداخته و تفاوت‌های جنسیتی با عوامل تاریخی، عقیدتی، مذهبی، قومی، اقتصادی و فرهنگی پیوند خورد (Moser, 1989: 1800).

این تغییر در حالی رخ داد که گزارش بانک جهانی تا دهه ۱۹۹۰ در زمینه تحلیل ابعاد جنسیتی حرف زیادی برای گفتن نداشت. ارقام مربوط به بهداشت، تغذیه، آموزش و مشارکت در نیروی کار بیانگر آسیب‌پذیری شدید زنان در مقایسه با مردان بود، بطوری که زنان بر خلاف مردان، در حوزه‌های فرهنگی، اجتماعی، حقوقی و اقتصادی همچنان با موانع جدی روبرو بوده و معمولاً ساعات طولانی‌تری کار می‌کردند اما دستمزد کمتری به آنان پرداخت می‌شد. در این گزارش همچنین به تعداد زیاد خانوارهای تک سرپرست

مادر اشاره شده و افزایش مستقیم درآمد زنان را راهی مناسب برای بهبود وضعیت زنان و کودکان و بالارفتن قدرت چانه‌زنی آنان توصیف نموده است. در بخش خدمات اجتماعی، توجه بیشتری به مسائل جنسیت شده، از جمله نابرابریهای جنسیتی در آموزش و سواد؛ میزان بالای مرگ و میر مادران، اثرات منفی باروری زیاد بر سلامت مادران و در حوزه سیاستی خدمات تنظیم خانواده همراه با تحصیلات و اشتغال زنان برای کاهش نرخ باروری و توجه به مراقبتهای بهداشتی اولیه در مادران که موجب کاهش میزان مرگ و میر آنان می‌شود. آموزش و اختصاص بورسیه‌های تحصیلی و مشارکت بیشتر معلمان زن و همچنین سیاستهای طولانی مدت برای افزایش مشارکت زنان در بازار کار نیز مورد توجه قرار گرفته است. در گزارش سال ۱۹۹۵ که مصادف با برگزاری کنفرانس سازمان ملل در موضوع زنان بود، تحلیل دقیقتری از مسائل جنسیتی ارائه شد. در این گزارش آمده است که هدف از توسعه گسترش انتخابهای افراد است و رشد اقتصادی صرف به معنای توسعه نیافته عدم دسترسی به فرصتهای برابر بوده است و در نهایت اذعان داشتند زنان اختصاص دارد و دلیل فقر زنان در کشورهای توسعه نیافته عدم دسترسی به فرصتهای برابر بوده است و در نهایت اذعان داشتند بدون ساختارهای برابر قدرت، برابری جنسیتی محقق نخواهد شد؛ بنابراین دولتها باید سیاستهای خود را اصلاح کنند و اقدامات مثبت را جهت ارتقاء برابری و اطمینان از دسترسی زنان به منابع تولیدی ارائه دهند. در گزارش سال ۲۰۰۰، جنسیت در مضمونهای کلیدی «فرصت، توانمندسازی و امنیت»، با تأکید بر توانمندسازی، در بخشهای مختلف مطرح شد و بر ماهیت نابرابری جنسیتی در سازمانها، هنجارهای بازدارنده‌ی مشارکت زنان، قوانین حقوقی و نظام‌های خویشاوندی تأکید گردید. در سال ۲۰۰۱، جامعترین گزارش جنسیتی سازمان ملل ارائه شد؛ این گزارش خاطر نشان کرد که سیستم‌های خویشاوندی در ساخت نابرابری جنسیتی چقدر مهم هستند و برای کشف ساختار قدرت، مشوق‌ها و منابع در خانواده باید اقتصاد خانوار را مورد بررسی قرار دهد. همچنین برای بررسی چگونگی تعاملات باورها و ارزشهای خانوارها و جوامع، باید چارچوب‌های قانونی گسترده‌تر مانند دولت و بازار که در بازتولید این تبعیض‌های جنسیتی نقش دارند را مورد مطالعه قرار داد. این گزارش همچنین نشان داد که بازارهای کار در سراسر جهان دارای ساختار سلسله مراتبی هستند که در آن مشاغل و فعالیتهای بر اساس جنسیت تفکیک می‌شوند؛ زنان معمولاً در مشاغل بخشهای رسمی با درآمد بهتر کمبود حضور داشته و در عوض، در فعالیتهای غیررسمی و کارهای موقت و یا خانگی حضور پررنگ‌تری دارند. در نتیجه، درآمد زنان حدود ۷۰-۸۰ درصد در آمد مردان در کشورهای توسعه یافته و ۲۰ درصد در کشورهای در حال توسعه است. این تفاوت را می‌توان با متغیرهای اقتصادی، مانند تحصیلات، سابقه کار و ویژگی‌های شغلی توضیح داد. بر همین اساس نابرابریها با «تابوها و تعصبات» در بازار کار ادامه دارند. گزارش همچنین با اشاره به فرایند جهانی شدن نتیجه گرفت، بازارهای رقابتی لزوماً بهترین راه برای از بین بردن تبعیض جنسیتی نیستند، بنابراین دولت‌ها باید در تنظیم بازار و تأمین زیرساختهای مهم اقتصادی نقش داشته باشند. در اینجا استراتژی سه بخشی به منظور ارتقاء برابری جنسیتی در روند توسعه پیشنهاد گردید (Kabeer, 2003: 15-19):

- اصلاح نهادها برای ایجاد حقوق و فرصتهای برابر برای زنان و مردان؛
- پرورش رویکرد مبتنی بر حقوق به عنوان مؤثرترین روش کاهش تفاوت‌های جنسیتی؛
- انجام اقدامات فعال برای جبران نابرابریهای مداوم در فعالیتهای سیاسی.

به این ترتیب، در چند دهه گذشته، رویکردهای ویژه‌ای در زمینه مشارکت مردان و زنان در توسعه پدید آمد، مدلها و رویکردهایی که در پی توضیح نحوه تأثیر پذیری زنان و مردان از توسعه برآمده و در صدد پاسخ به این پرسش بوده که چرا زنان همانند مردان توسعه یافتگی را تجربه نکرده‌اند (Brenden and Hooyma, 1976: 18-22)؟ به عبارتی، مطابق مطالعات توسعه و زنان همواره دو نگرانی وجود داشته است: الف) تأثیر فرایندهای توسعه اقتصادی و اجتماعی بر زنان و ب) نحوه مشارکت زنان در فرایندهای توسعه (Scanlan, 2004: 1809) که به دنبال این نگرانی‌ها رویکردهای توسعه و زنان شکل گرفته‌اند.

بر همین اساس این مطالعه به منظور تحلیل تأثیر فرایندهای توسعه بر روی زنان ایران از یک سو و نحوه مشارکت آنان در این فرایند، انجام شده است. اینکه با توجه و ارجاع به متون بین‌المللی چگونه می‌توان مسائل مرتبط با توسعه زنان در ایران را در دوره‌های مختلف تاریخی تفسیر و تحلیل نمود و نشان داد که چگونه دولت، فرهنگ، ساختارهای اجتماعی، سیاسی و یا حتی ساختارهای جهانی بر این روند تأثیرگذار بوده‌اند. مطالعات نشان می‌دهد تجربه توسعه برای زنان ایران با شکل‌گیری انقلاب مشروطه آغاز شده است. زمانیکه افرادی مانند «تاج‌السلطنه» (۱۲۶۳-۱۳۱۵)، تمرکز خود را بر گسترش آموزش زنان قرار دادند. جنت افاری^۱ (۱۹۹۶) در پژوهشی با عنوان «انقلاب مشروطه ایران^۲» ادعا دارد در انقلاب مشروطه به مثابه یکی از مهمترین بزنگاههای تاریخی در فرایند توسعه ایران، سهم عواملی مانند طبقه، قومیت و مهمتر از آن «جنسیت» ناچیز و حاشیه‌ای نبوده، بلکه برعکس در قلب این انقلاب قرار داشته و اهداف، محدودیت‌ها و جهت‌گیری سیاسی آن را مشخص می‌کرده است. به دنبال انقلاب مشروطه ۱۲۸۴، ایران دو دوره اصلی دولت‌سازی را تجربه کرده است: دوره اول در دهه ۱۳۰۸ تحت رهبری رضاشاه و دوره دوم در ۱۳۳۸ و ۱۳۴۸ توسط محمدرضا شاه. در مرحله اول، وضعیت زنان به عنوان نمادی از مدرنیته، ملت و دولت جدید در نظر گرفته شد، در حالی که پس از آن به نماد مدرنیته پادشاه و خیرخواهی او نسبت به پیشرفت زنان تبدیل گردید (Sabahi, 2002).

می‌توان گفت فرایند توسعه در ایران مسیر تاریخی پریپیچ و خمی را سپری کرده است. شکل‌گیری نظریه‌های زنان یا جنسیت و توسعه با تاریخ مداخلات سیاسی در کشورهای در حال توسعه و نیز جنبش زنان در سراسر جهان عجین شده که در این میان تجارب سیاستگذاران نیز در تجدید نظر دغدغه‌های این حوزه تأثیر بسزایی داشته است. بنابراین، نوشتار حاضر به تحلیل وضعیت زنان در فرایند مدرنیزاسیون ایران در دوره‌های قاجار و پهلوی پرداخته و در تلاش است با بیان چگونگی شکل‌گیری نقش زنان در فرایند توسعه و مقایسه آن با رویکردهای حوزه توسعه و زنان و سیاستگذاری‌های مبتنی بر آن، به چشم‌اندازی کلی و جامع در این زمینه دست یابد. اصلی‌ترین پرسش‌های مطالعه عبارتند است از: فرایند توسعه در ایران چگونه زنان را متأثر ساخته و چه فرصتهایی برای آنان پدید آورده است؟ در فرایند توسعه مشارکت برای زنان ایران چگونه شکل گرفته است؟ و نحوه مشارکت زنان در فرایند توسعه ایران با توجه به رویکردهای حوزه توسعه و زنان در دوران قاجار و پهلوی چگونه بوده است؟

۲. مرور ادبیات

مطالعات توسعه تاریخ پرباری را در مورد چگونگی مناسبات زنان در کارهای نظری و سیاست‌های مربوط به آن به تصویر می‌کشد (Bhavnani & et al, 2016). رویکردهای متفاوت به منظور تحلیل سیاست‌های توسعه‌ای برای زنان، مشارکت زنان در توسعه، مشارکت مردان و زنان در توسعه شکل گرفته‌اند و در پی پاسخ به پرسش‌های چگونه توسعه زنان و مردان را متأثر ساخته و چرا زنان مانند مردان توسعه‌یافتگی را تجربه نکرده‌اند؟ برآمده‌اند. این رویکردها عبارتند از:

- رویکرد زنان در توسعه^۳ (WID) یا سیاست ادغام
- رویکرد زنان و توسعه^۴ (WAD) یا سیاست شناخت و دسترسی به منابع
- رویکرد جنسیت و توسعه^۵ (GAD) یا سیاست تحول

1 Janet Afary

2 The Iranian Constitutional Revolution, 1906-1911

3 Women in Development (WID) approach

4 Women and Development (WAD) approach

5 Gender and Development (GAD) approach

- رویکرد جریان‌سازی) اصلی جنسیت^۱ (GMS) یا سیاست برابری جنسیتی
- رویکرد زنان، فرهنگ و توسعه^۲ (WCD) یا توجه به عاملیت زنان
- رویکرد جنسیت، قانون و توسعه^۳ (GLD) یا اصلاح قوانین و مانع‌زدایی فرهنگی

۱) رویکرد زنان در توسعه^۴ (WID) یا سیاست ادغام: رویکرد آژانس‌های بین‌المللی توسعه در دهه ۱۹۷۰ عمدتاً با هدف

ادغام زنان در توسعه، بویژه تحت تأثیر کتاب «نقش زنان در توسعه» بوزراپ این نگرانی را به وجود آورد که زنان خارج از فرایند توسعه قرار گرفته‌اند. در این راستا رویکرد زنان در توسعه به منظور پاسخ به این نگرانی و کمرنگ‌تر بودن پیامدهای توسعه برای زنان نسبت به مردان مطرح گردید (Bhavnani & et al, 2016). رویکرد زنان در توسعه به پارادایم نوسازی، تفکر غالب دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ در جهان، نزدیک بود؛ پارادایم نوسازی معمولاً مترادف با صنعتی شدن بوده که هدف آن بهبود استانداردهای زندگی کشورهای در حال توسعه با استدلال بر اینکه با گسترش سیستم‌های آموزشی گسترده، ظهور کارگران ماهر و مدیران، جوامع کشاورزی به جوامع صنعتی و مدرن تبدیل خواهند شد. با رشد اقتصادی این کشورها مزایای نوسازی یعنی شرایط بهتر زندگی، دستمزدها، تحصیلات، خدمات بهداشتی کافی و ... با توجه به نظریه نشت به پایین^۵، همه بخش‌های جامعه را از این مزایا بهره‌مند خواهد کرد. سیاست و خط‌مشی این رویکرد بیشتر با رویکرد «سرمایه انسانی»^۶ توسط نظریه‌پردازانی مانند تئودور شولتز، اقتصاددان آمریکایی مورد حمایت قرار گرفت. در این راستا جهت ایجاد نظام‌های آموزش و پرورش و ایجاد هسته‌های قوی کارگران و مدیران تلاش گسترده‌ای انجام شد. (Rathgeber, 1989: 490-492). بنابراین مسأله اصلی این رویکرد عدم حضور و مشارکت زنان در برنامه‌ها و رویکردهای توسعه و موقعیت فرعی زنان ناشی از فقدان فرصت‌های شغلی بوده که می‌تواند با فراهم کردن فرصت‌های شغلی کافی پایان یابد. از آنجاییکه زنان نقش مهمی در جامعه و به ویژه در خانواده به عنوان مادران، مربیان، ارائه‌دهندگان خدمات مراقبتی و ... دارند، این رویکرد از راهکار مشارکت و ادغام^۷ زنان در برنامه‌های توسعه به منظور بهبود دسترسی زنان به منابع حمایت می‌کند. این رویکرد با وجود گسترش دیدگاه‌هایی برای افزایش حضور زنان در امور توسعه همچنان از محدودیت‌های بسیار برخوردار بود (Duffy, 2016: 159-174; Chauhan, 2014: 14).

۲) رویکرد زنان و توسعه^۸ (WAD) یا سیاست شناخت و دسترسی به منابع: تمایز میان رویکرد «زنان در

توسعه» (WID) و «زنان و توسعه»^۹ (WAD) آسان نبوده و مرز میان آن دو را می‌توان مرحله‌ای^{۱۰} دانست به طوری که رویکرد زنان و توسعه بخشی از رویکرد قبلی به شمار می‌رود؛ البته برخی هم معتقدند این دو رویکرد از یکدیگر متمایز هستند. نقطه عزیمت رویکرد این است که زنان همیشه در نیروی کار شرکت داشته اما مشارکت آنان در توسعه نامرئی بوده و دلیل آن نیز نظام استثمارگر سرمایه‌داری جهانی بوده است (Chauhan, 2014: 22). به لحاظ تاریخی در نیمه دوم دهه ۱۹۷۰ رویکرد زنان و توسعه (WAD) توسط فمینیست‌های مارکسیست مطرح و استدلال کرد فرایند توسعه نباید فقط بر ادغام زنان در توسعه متمرکز شود بلکه

1 Gender Mainstreaming (GMS)

2 Women, culture, and development

3 Gender, law, and Development (GLD) approach

4 Women in Development (WID) approach

5 Trickle down

6 human capital

7 integrating

8 Women and Development (WAD) approach

9 women and Development

10 fuzzy

باید به چگونگی حفظ وابستگی کشورهای جهان سوم توسط کشورهای ثروتمندتر از طریق استراتژی‌های توسعه نیز توجه کند (Bhavnani & et al, 2016). این رویکرد مبانی نظری خود را از «نظریه وابستگی» اتخاذ کرده، گرچه نظریه وابستگی، در بیشتر موارد، مانند تحلیل‌های مارکسیستی توجه اندکی به جنسیت داشته است. آشولا اوکلو پالا^۱ در اواسط دهه ۱۹۷۰ خاطر نشان کرد مفهوم «ادغام زنان در توسعه»^۲ به طور قطع با حفظ وابستگی اقتصادی جهان سوم و به ویژه کشورهای آفریقایی به کشورهای صنعتی مرتبط است. این رویکرد وظایف سه‌گانه‌ای را برای زنان متصور شده است: زنان مجبورند نقش تولیدمثل شامل فرزندآوری و نگهداری از خانواده و همچنین تولید معیشت و درآمدزایی را همزمان ایفا نمایند. زنان از نظر اقتصادی با دستمزدهای پایین، شرایط کار غیرمجاز و تحرک محدود به دلیل موقعیت ضعیف چانه‌زنی مورد سوء استفاده قرار می‌گیرند. بنابراین، نقطه عزیمت رویکرد آن است که زنان همیشه در فعالیتهای جامعه نقش و حضور داشته‌اند و به لحاظ نظری بر تأثیر طبقه تأکید داشته اما در عمل همانند رویکرد زنان در توسعه بدون توجه به تحلیل‌های طبقاتی، نژادی و یا قومیتی زنان را طبقه‌بندی کرده است درحالی که این عوامل می‌توانند تأثیر قدرتمندی بر وضعیت اجتماعی واقعی زنان داشته باشند که در عمل هم باید مورد توجه قرار گیرد (Rathgeber, 1989:493; Duffy, 2016: 159-174; Chauhan, 2014: 23).

به این ترتیب رویکرد زنان در توسعه بر ادغام زنان در فرایند توسعه تأکید دارد و رویکرد زنان و توسعه طبقه را عاملی برای تداوم روابط اقتصادی ناعادلانه بین المللی تلقی می‌کند. از آنجا که در این زمان رشد اقتصادی معیار توسعه یافتگی بوده که توزیع عادلانه منافع را نیز همراه داشت و تجربه برخی از کشورها نشان داد که رشد اقتصادی بالاتر لزوماً کاهش فقر و نابرابری را در بر ندارد، بنابراین نیاز به بازتعریف معیارهای اندازه‌گیری توسعه بوجود آمد و رویکردها به سمت دسترسی به منابع از طریق درآمدزایی برای تأمین نیازهای اساسی مانند غذا، سرپناه، پوشاک و آموزش تغییر جهت داد. در این راستا، دغدغه‌های فمینیستی راجع به نامرئی بودن کار زنان در توسعه، برنامه نیازهای اساسی پیرامون موضوع دسترسی زنان به منابع را مطرح کرد (Chauhan, 2014: 22).

۳) رویکرد جنسیت و توسعه^۴ (GAD) یا سیاست تحول: این رویکرد از تجارب سازمانی و نوشته‌های فمینیست‌های جهان سوم و توسط گروهی به نام «گزینه‌های توسعه برای زنان در دوره جدید» (DAWN) به وجود آمده است، این الگوی جدید از اوایل دهه ۱۹۸۰ آغاز به کار کرد؛ DAWN به طور علنی در مجمع بین‌المللی غیردولتی نایروبی در سال ۱۹۸۵ (رویدادی با حضور ۱۵۰۰۰ فعال زن و موازی با کنفرانس رسمی جهانی زنان) راه اندازی و خواستار رویکردی برای توسعه زنان شد که اهمیت نابرابری‌های جهانی و جنسیتی را تشخیص دهد. برخی از فمینیست‌ها و نظریه‌پردازان توسعه با رویکردهای "زنان در توسعه" و "زنان و توسعه" معتقد بودند که این دو رویکرد در جهت رفع نابرابری‌های جنسیتی و اصلاح ساختارها ناکارآمد عمل کرده‌اند، بنابراین به رویکرد "جنسیت و توسعه" روی آوردند که در دهه ۱۹۸۰ به عنوان جایگزینی برای دو رویکرد ظهور کرد (Connelly et al, 2000: 62) که بر جنسیت به ویژه بر ساخت اجتماعی نقش‌های جنسیتی و روابط جنسیتی بیش از زنان تأکید داشت. در

1 dependency theory

2 Achola Okello Pala

3 integrating women into development

4 Gender and Development (GAD) approach

۵ سازمان DAWN (گزینه‌های توسعه با زنان برای دوره جدید) متشکل از شبکه‌ای از فعالان، محققان و سیاستگذاران از جهان سوم که سهم مهمی در ظهور و توسعه این رویکرد داشته‌اند. آنها معتقدند که تجربیات و اقدامات زنان بهترین راه درک فرایند توسعه است.

این نگاه «جنسیت» به عنوان فرایندی تلقی می‌شود که طی آن افراد در گروه‌های بیولوژیکی زن و مرد متولد شده، از طریق کسب ویژگی‌های مردانگی و زنانگی به صورت محلی تعریف شده و به گروه‌های اجتماعی زن و مرد تبدیل می‌گردند. بنابراین امکان تغییر نقش‌های جنسیتی وجود دارد؛ این رویکرد همچنین بر اهمیت بررسی تقسیم جنسیتی کار در جوامع، به ویژه جنبه‌های نامرئی‌تر کار تولیدی و بازتولیدی زنان و رابطه میان الگوهای کار و سایر ابعاد نابرابری جنسیتی تأکید می‌کند. این امر مسئله قدرت را نشان می‌دهد که مربوط به جنسیت و استراتژی‌های توانمندسازی زنان و به چالش کشیدن وضعیت موجود است (Parpart, 1993; 450). از این رویکرد به عنوان «رویکرد توانمندسازی»^۱ یا «برنامه‌ریزی آگاهی جنسیتی»^۲ نیز یاد می‌شود (Connelly et al, 2000: 62). هدف کلی، توانمندسازی زنان است که تمایزات جنسیتی را مبتنی بر تفاوتها در جامعه عمدتاً ناشی از روابط اجتماعی تا تفاوت‌های بیولوژیکی زنان و مردان می‌داند. رویکرد جنسیت و توسعه مدعی است که مهمترین عامل سرکوب زنان در اجتماع، عوامل اجتماعی هستند و تمرکز بر جنسیت این مزیت را دارد که نه تنها به زنان به عنوان یک مقوله بلکه در ارتباط با مردان و روابط اجتماعی که باعث ایجاد این دست‌بندی‌ها می‌شود نگاه شود. علاوه بر آن این رویکرد فقط به زنان مربوط نمی‌شود بلکه روابط جنسیتی را به نقش‌ها، مسئولیت‌ها و انتظارات خاص میان زنان و مردان، تأثیر توسعه بر آنان که اغلب نیز به ضرر زنان بوده و مشارکت و کنترل برابر منابع در توسعه تسری می‌دهد. رویکرد جنسیت و توسعه به عنوان جانشینی برای رویکرد زنان در توسعه، ریشه‌های نظری خود را از فمینیسم لیبرال گرفته تا شکاف نظریه‌پردازان نوسازی در پیوند نقش‌های سنتی و اجتماعی زنان را پر کرده و به همه جوانب زندگی زنان توجه کند. مهمترین انتقاد به دو رویکرد قبل نادیده گرفتن تحول ساختارهای نهادی ایجاد کننده روابط جنسیتی نابرابر بود؛ بنابراین تمرکز اصلی رویکرد بر تبعیضات جنسی به مثابه نتیجه‌ی روابط نابرابر قدرت قرار داشت (Chauhan, 2014: 25; Duffy, 2016: 159-174; Rathgeber, 1989: 494, 495).

۴) رویکرد جریان سازی جنسیت^۳ (GMS) یا سیاست برابری جنسیتی: در سال ۱۹۹۵، دولتها در سراسر جهان برنامه اقدامات پکن را امضا کردند؛ این برنامه شامل تعهد برای دستیابی به برابری جنسیتی و توانمندسازی زنان بود و جریان‌سازی جنسیت مهمترین ساز و کار رسیدن به این هدف بلندپروازانه شناخته شد. بنابراین، اصطلاح «جریان سازی جنسیت» در سال‌های اخیر در اسناد سیاست‌های توسعه به زبان رایج فرایندهای توسعه تبدیل شده و تعهد به ادغام دیدگاه جنسیتی در تمام سطوح متعاقباً به عنوان جریان‌سازی جنسیت تعریف شد و به استراتژی بزرگ جهانی جهت اطمینان از تلفیق دیدگاه‌های جنسیتی و ارتقاء برابری جنسیتی در سایر زمینه‌های توسعه اجتماعی تبدیل گردید. در طول این مدت حمایت‌های مختلفی از دولت‌ها و جامعه مدنی توسط نهادهای بین‌المللی صورت گرفت (Moser, C & Moser, A, 2010: 12; Clisby, 2010: 23; Kusakabe, 2010: 46). جریان‌سازی جنسیتی بایستی در توانمندسازی زنان، در سازمان‌های توسعه و در جوامع به وجود آید تا زنان صرفاً به عنوان یک گروه هدف در نظر گرفته نشوند بلکه به بازیگرانی فعال در حوزه جنسیتی تبدیل گردند تا به آنان به عنوان عامل توسعه نگریسته شود. عوامل بیرونی نباید تغییرات نیاز زنان، ایفای نقش آنان و دسترسی به منابع را تعیین کنند بلکه زنان باید تغییرات مورد نیاز خود را تعریف کرده و طبق آن فعالیت داشته باشند. این امر به زنان امکان می‌دهد تا حقوق خود را مطرح و به آن دست یابند (Wendoh and Wallace, 2010: 72).

1 empowerment approach

2 gender-aware planning

3 Gender Mainstreaming (GMS)

۵) رویکرد زنان، فرهنگ و توسعه^۱ (WCD) یا توجه به عاملیت زنان: در سالهای اخیر مطالعات توسعه دستخوش چرخشی فرهنگی شده است. در این تغییر، فرهنگ در طرح ها و برنامه‌های توسعه از اهمیت ویژه‌ای برخوردار گردید و به عنوان یک منبع و یک عامل اثرگذار به منظور توضیح موفقیت مداخلات توسعه در نظر گرفته شد. پس از عقب‌گرد رویکردهای کلان و ساختاری و روی کار آمدن رویکردهای خرد و عامل محور در نتیجه انتقادهای فمینیستها و پساتوسعه‌گرایان از مردسالاری و الگوی توسعه غربی مفهوم فرهنگ وارد مباحث توسعه شده است. الگوی جدید فرهنگ و توسعه از چارچوب‌های نظری و مفهومی خاص و همچنین از تاریخ پیچیده تفکرات توسعه در مورد چگونگی این تلفیق در شرایط خاص اجتماعی، سیاسی و اقتصادی استفاده می‌کند (Radcliffe & Laurie, 2006:231). اگرچه انتقاداتی به سه رویکرد WID، WAD و GAD وارد شده است اما نقش آنها را در توسعه به خصوص در مباحث زنان نمی‌توان نادیده گرفت. این سه رویکرد هنگام سخن گفتن از سرکوب زنان جهان سوم آنان را قربانیانی در نظر می‌گیرند که نیازمند رهایی از فرهنگ خود در عین انفعال و ایستایی هستند. توجه به فرهنگ به عنوان تجربه زیسته زنان به جای مجموعه‌ای ثابت از روابط، گشودن راه‌های جدیدی برای توسعه است، زیرا در این رویکرد رابطه بین نقش تولیدی و تولید مثلی تبیین شده و تضمین‌کننده اختیارات نمایان زنان است. این رویکرد با روشی جدید و ابتکاری در تقاطع سه رشته مطالعات فمینیستی، مطالعات فرهنگی و مطالعات توسعه انتقادی قرار گرفته است (Bhavnani & et al, 2016:6). بنابراین در تکمیل پارادایم زنان و توسعه، رویکرد جدید زنان، فرهنگ و توسعه شکل گرفته که با تأکید بر نقش‌های تولیدی و تولیدمثل زنان توأمان سعی در دیده شدن و حضور مؤثر زنان در فرایند توسعه دارد؛ این رویکرد همانند فمینیستهای DAWN معتقد است که تجربیات و اقدامات زنان بهترین راه درک فرایند توسعه است؛ علاوه بر آن از مفهوم جنسیت استفاده نمی‌شود چون اشاره به روابط نابرابر میان زنان و مردان دارد که روابط نابرابر قدرت بر اساس جنسیت در آن حفظ و بازتولید می‌شوند، بنابراین هم برای زنان و هم برای مردان اعمال گردیده چرا که استفاده از مفهوم جنسیت منجر به حاشیه راندن زنان می‌شود (Chua & et al, 2010:823,826; Bhavnani & et al, 2016).

بهونانی^۲ توضیح می‌دهد که «نقش تولیدی و تولید مثلی» زنان را نمی‌توان جدا از یکدیگر در نظر گرفت و فعالیت تولیدی زنان رابطه تنگاتنگی با فعالیت تولید مثل آنان از جمله تولید مثل اجتماعی دارد. در استفاده از فرهنگ به عنوان تجربه زیسته، لنز WCD عاملیت زنان را به عنوان ابزاری برای درک چالش و بازتولید نابرابری‌ها در حوزه‌های فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی در پیش زمینه قرار می‌دهد. در تلفیق نقش تولیدی با نقش تولیدمثلی در کنار نقش عاملیت زنان، رویکرد WCD می‌تواند به طور همزمان از مسائل قومیت، مذهب، جنسیت و معیشت انتقاد کرده و در نتیجه روندهای اجتماعی را بطور دقیق بررسی نماید و در این رابطه ایده‌های واضح‌تری برای تحول جنبه‌های زندگی زنان فراتر از عوامل اقتصادی ارائه دهد؛ فرهنگ عاملی غیراقتصادی است که سرکوب و تابعیت زنان را در زندگی روزمره به تصویر می‌کشد. فرهنگ از این لحاظ قابل تأمل است که به عنوان روشی غیراقتصادی و اما تا حدودی مادی، جهت تولید دانش و ارائه راهکارهای مختلف برای مبارزه و دستیابی به تغییرات اجتماعی مورد استفاده قرار می‌گیرد» (Bhavnani & et al, 2016:7-8).

بحث در مورد ادغام نقش تولیدی و تولید مثلی و عاملیت زنان در دستیابی به تغییرات انتزاعی نبوده و از طریق سازمان ها و انجمن‌ها عملیاتی شده است برای مثال می‌توان به فعالیت سه سازمان؛ انجمن خوداشتغالی زنان^۳ در هند، گروه زنان در ژوپاری^۴

1 Women, culture and development

2 Kum-Kum Bhavnani

3 Self-Employed Women's Association (SEWA),

4 the Women's Group of Xapuri, Brazil

برزیل و توستان در مبارزه علیه ختنه زنان در سنگال^۱ اشاره کرد. فعالیت هر یک از این سازمان‌ها نمونه‌ای از توسعه با روشی برنامه‌ریزی شده برای دستیابی به تغییرات اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی بوده است. با این وجود در هیچ یک از سازمانها عامل اقتصادی عاملی برتر نبوده و همه‌ی آنها حداقل بطور ضمنی، با مفهوم فرهنگ به عنوان تجربه زیسته کار می‌کنند. بهونانی^۲ معتقد است این سازمانها نمونه‌ای از رویکرد زنان، فرهنگ و توسعه هستند زیرا:

- آنها توسط زنان برای زنان آغاز شده‌اند بنابراین می‌توانند روایتی از نجات برای زنان جهان سوم باشند؛
- آنها صریحاً به رابطه بین نقش تولیدی و تولید مثل در زندگی زنان توجه می‌کنند؛
- آنها اشکال متنوعی از عاملیت معنادار را برای تغییرات اجتماعی نشان می‌دهند.

در حقیقت در این سازمانها هر سه عنصر WCD برای ایجاد ایده‌های نوین در زمینه توسعه، با تمرکز بر جنبه‌ای خاص از زندگی زنان و کاربرد آن جهت پیوند با سایر ابعاد زندگی اجتماعی، ادغام می‌شود (Bhavnani & et al, 2016: 9-10).

جان فوران^۳ در اهمیت رویکرد زنان، فرهنگ و توسعه توضیح می‌دهد که WCD ارزیابی پتانسیل‌های گسترده و ترکیب خلاقانه سه زمینه مطالعات توسعه انتقادی، مطالعات فمینیستی و مطالعات فرهنگی است. هر یک از این مؤلفه‌ها می‌تواند زاویه دیدی داشته باشد که برای خروج از بن بست بحران توسعه ضروری است. من از مطالعات انتقادی توسعه آموخته‌ام که توسعه در جهان سوم در بسیاری از مکانها و زمانها، بطور اجتناب‌ناپذیری از رویارویی پروژه‌های ملی با بازیگران خارجی شکل گرفته است. بنابراین، چشم انداز من از WCD دیدگاهی است که در آن تحلیل‌ها از ساختارهای کلان اقتصاد سیاسی، گفتمان‌ها و شیوه‌های محلی بطور انعطاف‌پذیری تشکیل شوند. از جمله مواردی که محققان می‌توانند فعالیت‌ها و مبارزات زنان جهان سوم را متمرکز کنند؛ از تنوع بسیار آنها درس بگیرند و به دنبال روشهایی برای گفتگو باشند که مقدم بر هر وحدت گسترده‌تری در بین نژادها، جنسیت و جهان باشد که در آن بازیگران جهان سوم نه قربانی هستند و نه قهرمان، بلکه بیش از آن در مبارزه با جهانی شدن نقش اصلی را دارند. در حقیقت، مطالعات توسعه باید با جهانی شدن مواجه شود و با آن تناسب یابد - نه چیز دیگری - و با مطالعات فرهنگی و فمینیستی متحد شود (Bhavnani & et al, 2016: 12).

همچنین پریا کوران^۴ در اهمیت رویکرد اذعان می‌دارد که «اولین قدم در اندیشیدن درباره رویکرد WCD، دور شدن از درک تقلیل‌آمیز فرهنگ است که در بیشتر ادبیات اصلی جریان توسعه نفوذ می‌کند. فرضیه‌های فرایند توسعه خطی حرکت از ابتدایی به مدرن، رویکردهای WAD، WID و GAD را تحت تأثیر قرار داده است (گرچه در واقعیت چیزهای زیادی وجود دارد که ما از آنها آموخته‌ایم)؛ زنان «همگن» جهان سوم در چنگال «فرهنگ» بهترین روش برای به تصویر کشیدن سنتهای ظالمانه هستند. شناخت کانون فرهنگ جوامع بومی و روستایی که به طور گسترده تجارب زیسته و زمینه‌های مادی و احساسی بافت زندگی مردم را تشکیل می‌دهد - بخش مهمی از ساختار است. فرایندهای توسعه لزوماً باید با ویژگیهای فرهنگی و زمینه‌های محلی سازگار شوند و در این راستا شناخت دانش بومی می‌تواند مؤثر و معنادار باشد. نکته دیگری که رویکرد WCD باید بر آن تأکید نماید، درک فرهنگ است اینکه صرفاً تجسم تجربیات زیسته مردم نیست، بلکه در بردارنده ایده‌ها، هنجارها و ارزش‌هایی است که مفاهیم محیط، توسعه و به طور خاص، علم و فناوری را در بر می‌گیرد. مسئله‌ای دیگر که رویکرد WCD باید با آن دست و پنجه نرم کند، راه‌های شناخت قدرت و جایگاه ارزش‌ها و ایدئولوژی‌های جنسیتی با محوریت زنان است» (Bhavnani & et al, 2016: 13-15).

1 Tostan: Against Female Genital Mutilation in Senegal

2 Bhavnani

3 John Foran

4 Priya Kurian

۶) رویکرد جنسیت، قانون و توسعه (GLD) یا اصلاح قوانین و مانع زدایی فرهنگی: نظریه‌های توسعه اقتصادی از جمله کاهش فقر به جای توسعه انسانی به معنای ایجاد توانایی‌های انسانی برای دستیابی به رفاه و کامیابی صرفاً بر درآمد تمرکز داشته‌اند. در حالی که زنان و مردان در همه جوامع در تلاش برای تحقق حقوق خود برآمده؛ اما در این مسیر با محدودیتهایی که معمولاً منشأ اجتماعی یا سیاسی دارند روبرو می‌شوند. حقوق و آزادی‌ها، ایده‌هایی نیستند که با تصور، خود به خود به اجرا درآیند بلکه باید سازوکارهای اجتماعی مورد نیاز از جمله توسعه اقتصادی را شامل شوند (Hinchey & Lee-Smith, 2006: 169-170). بسیاری از روایت‌های بین‌المللی از جنسیت و قانون در اوایل دهه ۱۹۹۰ همزمان با مباحث حقوق بشر شروع شده است. در سال ۲۰۰۹ بانک جهانی مباحث زنان و مشاغل را برای شناسایی قوانین و مقرراتی که علیه زنان تبعیض آمیز است و به توانایی آنان برای شرکت در توسعه آسیب می‌زند را آغاز کرد. در سال ۲۰۱۷، در هفته «قانون، عدالت و توسعه» هر ساله بانک جهانی بر برابری جنسیتی و توانمندسازی زنان تمرکز یافت. کلودیا پاز^۲، اولین دادستان کل زن در گواتمالا، یکی از سخنرانان جلسه عمومی این هفته بود؛ او در مورد خشونت علیه زنان به عنوان یک نگرانی در مورد توسعه صحبت کرد. رئیس بانک جهانی جیم یونگ کیم در پاسخ به سخنان وی متعهد شد که قانون و عدالت در تمام ابعاد توسعه بانک جهانی اجرا خواهد شد (Bedford, 2020; 232).

حقوق بین‌الملل از نظر تاریخی توجه چندانی به مسائل زنان نشان نداد و در اصل چالش‌های اخیر فعالان حوزه زنان بوده که حذف صدا و حضور زنان در نهادهای بین‌المللی را زیر سؤال برده است. مسائلی مانند تبعیض جنسی، خشونت خانگی و سایر اشکال خشونت علیه زنان اغلب به حوزه‌ای جداگانه به عنوان مسائل خاص زنان منتقل می‌شود و این در حالی است که تلاش‌های گسترده‌ای صورت گرفته تا آسیب‌های خاص زنان تحت عنوان حقوق آنان مورد بحث قرار گیرد. در عمل، حقوق بشر رشته‌ای دولتی است که بر نقض حقوق در حوزه عمومی، به ویژه نقض حقوق مدنی و سیاسی توسط دولت، تأکید دارد، در حالیکه نقض در حوزه خصوصی اغلب نادیده گرفته می‌شود؛ اما محققان حوزه زنان، تمایز عمومی/ خصوصی را به چالش کشیده‌اند و خاطرنشان کرده‌اند که تخلفات علیه زنان عمدتاً در حوزه خصوصی رخ می‌دهد و امتناع از مداخله باعث تداوم ساختارهایی می‌شود که زنان را از برخورداری حقوق برابر محروم می‌سازد. بنابراین مدافعان حقوق بشر در تلاش هستند تا مداخله و مسئولیت‌پذیری دولت در حوزه خصوصی را گسترش دهند. «مواد ۲ (f) و ۵ (a) کنوانسیون ملل متحد در مورد حذف انواع اشکال تبعیض علیه زنان»^۳ (CEDAW) از دولت‌ها خواست تا تدابیر مناسبی جهت اصلاح یا لغو آداب و رسوم تبعیض‌آمیز علیه زنان فراهم نمایند و نسبت به آن پاسخگو باشند. پاسخگویی به نقض حقوق زنان به ویژه مواردی که تحت عنوان فرهنگ صورت می‌گیرد به تلاش بسیار نیاز دارد (Nyamu, 200: 391-2).

در این راستا اکثر گروه‌های حقوق بشر رویکرد الغا^۴ را اتخاذ کرده و خواهان پایان دادن به اقدامات فرهنگی مغایر با موازین بین‌المللی حقوق بشر شدند. استراتژی لغو‌گرایانه تا حدی مشابه رویکرد WID بوده و خواستار اصلاحات فرهنگی به عنوان مانعی برای توسعه شده که باید برای مشارکت مؤثر زنان در اقتصاد در نظر گرفته شود. منتقدان رویکرد اعتقاد دارند فرهنگ پویا است، به تغییرات اجتماعی پاسخ می‌دهد و با گذشت زمان دچار دگرگونی می‌شود. چنین تغییر فرهنگی نیز بهبود حقوق زنان را به دنبال دارد. مردم به سادگی «محصول ساده یک جامعه سخت و ایستا نیستند»، مگر در تصور ناآگاهانه برخی از افراد در جوامع غربی که جوامع جهان

1 Gender, law, and Development (GLD) approach

2 Claudia Pazy Paz

3 Elimination of All Forms of Discrimination Against Women

4 abolitionist approach

سوم را پایدار، بی انتها، قدیمی، فاقد درگیری داخلی و سنتی می دانند؛ در عین حال تحولات اجتماعی همیشه در زندگی زنان پیشرفت ایجاد نکرده و حتی در مواردی زنان با وجود اهمیت زیاد به تغییر همچنان پایبند به سنت‌ها باقی مانده‌اند (Nyamu, 200:393).

اگر چه این نقد به طرفداران رویکرد لغوگرایانه وارد است که به فرهنگ به عنوان ساختاری نظری توجه داشته و تجارب زیسته روزانه را نادیده می‌گیرند. در بسیاری از جوامع جهان سوم این رویکرد را در عمل ضد برابری، سلطه‌گر و غیرمولد در راستای برابری جنسیتی توصیف کرده‌اند. در این راستا رویکردی غیرلغوگرایانه^۱ شکل گرفته که خواستار رفتاری غیرسلطه‌گرایانه بوده و دو فرایند همزمان گفتمان داخلی و گفتگوی بین فرهنگی را در بر می‌گیرد و بر مشروعیت فرهنگی، مسئولیت انتخاب استانداردها، اقدام و واکنش مجاز در برابر دیدگاه‌های متفاوت و رقابتی و روابط قدرت میان گروه‌های دارای دیدگاه‌های مختلف تمرکز دارد. گفتگوی بین فرهنگی به نوبه خود تحت عنوان «تلاش مشترک و متقابل جهانی» خواستار دستیابی به یک اجماع جهانی با حفظ روابط میان حقوق بین‌المللی و فرهنگ محلی است؛ از طریق گفتگوی بین فرهنگی بازیگران خارجی می‌توانند گفتمان داخلی را پشتیبانی و تحت تأثیر قرار دهند، اما باید مراقب باشند که گفتمان داخلی را تضعیف نکنند. در این راستا فمینیست‌های غربی رویکرد جهانگردی را پیشنهاد داده‌اند تا با برخورد یکسان با فرهنگ‌های مختلف مقابله کنند و در این جهت روشی سه جانبه را مطرح می‌کنند: خود را در متن تاریخی ببینند؛ خود را آنگونه که فرهنگ دیگری ممکن است آنها را ببیند، ببینند و فرهنگ دیگری را در متن فرهنگی خود ببینند (Nyamu, 200:394-5).

مارتا نوسام^۲ «رویکرد قابلیت‌ها^۳» را جهت احقاق حقوق زنان پیشنهاد می‌کند که در آن زنان دیگر وسیله‌ای برای اهداف افراد دیگر نیستند؛ زیرا معمولاً زنان ابزاری برای دستیابی فرزندان و خانواده هایشان به رفاه تلقی می‌شوند نه به عنوان یک سوژه در نوع خود. همچنین زنان بهترین عامل رسیدن دیگران به بهزیستی بشمار می‌روند. بنابراین حقوق مالکیت برابر تنها یک جنبه از چارچوب حقوقی است که باید برای توسعه کامل انسانی و اقتصادی پایدار و عادلانه تحقق یابد. اکنون چندین بیانیه و تعهد در سطح بین‌المللی جهت تحقق حقوق زنان وجود دارد اما نکته با اهمیت این که اجرای آن نیازمند اقدامات یکپارچه است. در هر زمینه می‌توان استراتژی‌هایی را برای دستیابی به قدرت سیاسی بیشتر زنان در جامعه از طریق دسترسی و کنترل آنها به مالکیت تدوین کرد. هدف از راهبردها باید تعمیق آگاهی فردی و جمعی در جهت نیاز به تغییرات اجتماعی و حقوقی باشد تا در صورت لزوم ساختارهای قانونی و نهادی مناسب را ایجاد کند و یا با اصلاحات قانونی و بازنگری در قانون اساسی ملی و همچنین تغییرات قانونگذاری و سیاست به اصل حقوق مالکیت زنان پرداخته شود (Hinchey Trujillo & Lee-Smith, 2006: 169-170).

سلسله مراتب جنسیتی در روابط مالکانه محور اصلی رویکرد توسعه و حقوق است؛ بازیگران حقوق بشر در سطح ملی و بین‌المللی این سلسله مراتب را یکی از مؤلفه‌های تبعیض جنسیتی می‌دانند و با توجه به اینکه قوانین مالکیت در بسیاری از کشورهای در حال توسعه حقوق مالکیت و برابری را پشتیبانی نمی‌کند آن را به چالش می‌کشند و در این راستا نیز قوانین بین‌المللی نیز تصویب شده است:

- ماده ۲ (و) که دولت‌ها را به لغو یا اصلاح قوانین و آداب و رسوم تبعیض آمیز علیه زنان فرا می‌خواند؛
- ماده ۱۶ (ح) که دولت‌ها را ملزم می‌سازد تا برای مالکیت، بهره‌وری، مدیریت، اداره، تصرف در املاک از حقوق مشابه برای هر دو همسر اطمینان حاصل کنند؛ و

1 non-abolitionist approach

2 Martha Nussbaum

3 capabilities approach

- ماده ۱۴ (ز) که دولت‌ها را ملزم می‌کند زنان روستایی دسترسی برابر به اعتبار کشاورزی داشته باشند و در اصلاحات ارضی و در طرح‌های اسکان مجدد زمین با آنان یکسان رفتار شود.

نکته قابل تأمل، اگرچه قوانین تصویب شده‌اند ولی در عمل موضوع کنترل منابع اقتصادی از جمله مالکیت زمین برای زنان چندان برجسته نشده است. همچنین حضور حداقلی عوامل و سازمانهای غیردولتی در ارتباط با حقوق زنان به ویژه در مناطق روستایی که مسئله زمین اهمیت بیشتری دارد، دوگانگی‌های حقوق سیاسی/ اقتصادی را تداوم می‌بخشد. در رویکرد جنسیت، توسعه و قانون بر کنترل مالکیت زمین توسط زنان به عنوان تولیدکنندگان اصلی در بخش کشاورزی تأکید می‌شود. پیش از مشارکت کامل زنان در روند توسعه، تعصبات فرهنگی که مانع کنترل زمین توسط زنان بوده باید از بین بروند. علاوه بر این، حذف زنان از مالکیت زمین مانع از مشارکت مؤثر در توسعه اقتصادی و تحقق اهداف اقتصادی کشور می‌شود. بنابراین راهکار اصلی در این رویکرد تصویب قوانین و اصلاح فرهنگ به ویژه در جوامع متکثر است. اما دیدگاه دیگری نیز در این رویکرد وجود دارد و اینکه در بسیاری از مناطق، قوانین رسمی در موضوعاتی مانند جانشینی و اموال زناشویی تبعیض آمیز نیستند اما آنچه مانع اصلی تلقی می‌شود عرف و در واقع فرهنگ است. بنابراین در اینجا مشکل اصلی فرهنگ است، نه قانون (Nyamu, 200: 399-400).

با این وجود، در بسیاری از کشورها یا جوامع؛ نظام اقتصادی، اجتماعی و حقوقی با قوانینی اداره می‌شوند که از مردان حمایت تاریخی داشته‌اند. جوامعی که زنان به دلایل سنتی از مشارکت در ساختارهای اجتماع محروم بوده و نقش اصلی آنان خانه‌داری نه تصمیم گیرنده و مشارکت کننده در امور مختلف سیاسی، اجتماعی و فرهنگی است. نقش این رویکرد مبارزه با حمایت از تغییرات قانونی به نفع زنان در ارتباط با تبعیض‌های موجود در جامعه است. به عنوان مثال، قوانین وراثت و حقوق مالکیت در بعضی از کشورها تغییر کرده است (هرچند نه همه آنها). اکنون زنان زمین را به ارث می‌برند و یا به اندازه شوهر، برادر یا فرزند حق مالکیت دارند. با این حال، قوانین عرفی و مذهبی هنوز هم در بسیاری از کشورهای جهان حاکم بوده و این قوانین معمولاً در مورد حقوق زنان تبعیض آمیز هستند (Duffy, 2016: 159-174).

در جمع‌بندی مطالب می‌توان توضیح داد که توسعه و مشارکت برای زنان در اوایل دهه ۱۹۷۰ با نوشته‌های بوزاراپ در راستای به حاشیه راندن زنان از فرایند توسعه و با آغاز مدرانیزاسیون آغاز گردید. همزمان با این رویداد، فعالان زن لیبرال در آمریکا توجه خود را به این موضوع جلب کرده و خواستار مشارکت زنان در فرایند توسعه به ویژه در کشورهای در حال توسعه شدند و در این زمان رویکرد زنان در توسعه (WID) در چارچوب نظریه نوسازی و با هدف ادغام زنان در نیروی کار و مشارکت آنان در فرایند توسعه شکل گرفت. این رویکرد به دلیل بی توجهی به اصلاحات ساختاری و موانع فرهنگی مورد انتقاد قرار گرفت و در ادامه رویکرد زنان و توسعه (WAD) با هدف دسترسی زنان به منابع به ویژه منابع اقتصادی به وجود آمد؛ بسیاری از محققان حوزه توسعه و زنان بر این باورند که تفکیک میان دو رویکرد مشکل است و می‌توان زنان و توسعه را مرحله‌ای در تکامل فرایند قبلی دانست گرچه این رویکرد نسبت به رویکرد زنان در توسعه دیدگاه انتقادی تری داشته، اما مانند آن رویکرد در تبیین و تحلیل روابط پدرسالاری، شیوه‌های مختلف تولید، تابعیت و سرکوب زنان ناتوان است. این رویکرد شرایط زنان را بیشتر متأثر از ساختارهای نابرابر بین‌المللی و طبقاتی می‌داند. در این رویکرد نیز تأکید بر حضور حداقلی زنان در فعالیتهای توسعه‌ای بوده و به ساختارهای نابرابر در جامعه مانند پدرسالاری توجه نمی‌شود. رویکرد جنسیت و توسعه (GAD) در ادامه و تکامل این رویکردها بارور شد که در آن بر فرایندهای توسعه و نابرابری زنان تأکید و «سواد جنسیتی» کلمه کلیدی در نظر گرفته شد تا بر مبنای آن ساختارها و روابط نابرابر اجتماعی به چالش کشیده شوند و توانمندسازی زنان مهم تلقی گردند؛ از این رویکرد به عنوان «رویکرد توانمندسازی» یا «برنامه‌ریزی آگاهی جنسیتی» نیز یاد می‌شود. همچنین این رویکرد بر ناهمگونی تجربیات زنان از توسعه تأکید کرده و بر این باور است که تجربیات زنان در جهان سوم

متفاوت از زنان در کشورهای صنعتی است از این جهت برنامه‌ها و استراتژی‌های توسعه باید با توجه به شرایط و موقعیت آنان طراحی و اجرا شوند. بنابراین هدف کلی این رویکرد توانمندسازی زنان است و درصدد است تا نشان دهد مهمترین عامل سرکوب زنان عوامل اجتماعی است. اما همانطور که بسیاری اظهار داشتند، این رویکرد نیز مانند دو نگاه قبلی، از تجزیه و تحلیل دقیق روشهای سرمایه‌داری، مردسالاری و نژادپرستی، قوم‌مداری و اطلاع‌رسانی در مورد تابعیت و سرکوب زنان غافل است. در ادامه این فرایند در سال ۱۹۹۵ اجلاس سران زنان در پکن با توجه به نارسایی‌های رویکردهای قبلی در ادغام زنان در فرایند توسعه و دسترسی آنان به منابع و یا توانمندسازی آنان به این نتیجه رسید رویکرد جریان اصلی جنسیت (GMS) را در پیش گیرد و تمامی کشورها را ملزم به رعایت سیاست برابری جنسیتی در تمام فرایندهای مرتبط با توسعه نماید. این رویکرد به استراتژی بزرگ جهانی جهت اطمینان از تلفیق دیدگاه‌های جنسیتی و ارتقاء برابری جنسیتی در تمامی زمینه‌های توسعه اجتماعی تبدیل شد. این رویکرد با تدوین برنامه‌هایی از تمام کشورها خواست تا با پایبندی به این رویکرد در جهت افزایش برابری جنسیتی تلاش کنند. همچنین در این برنامه‌ها به نقش عاملیتی زنان توجه بیشتری شد بر خلاف رویکردهای اولیه که زنان را دریافت‌کنندگانی منفعل فرض می‌کردند که نیازمند دریافت خدمات اجتماعی هستند.

در ادامه این روند و توجه به نقش عاملیتی و شرایط متفاوت زنان در کشورهای گوناگون رویکرد زنان، فرهنگ و توسعه (WCD) شکل گرفت که با در نظر گرفتن نقش‌های تولیدی و تولیدمثلی زنان بطور همزمان سعی در برجسته نمودن عاملیت آنان داشته و در این راه مانند رویکرد جنسیت و توسعه معتقد است که تجربیات خود زنان بهترین شیوه جهت درک نیازها و اولویت آنان در فرایند توسعه محسوب می‌شود با این تمایز که به جای واژه جنسیت از واژه زنان استفاده می‌کنند زیرا بر این باورند که استفاده از واژه جنسیت منجر به حاشیه‌اندن زنان شده و روابط نابرابر بین زنان و مردان را پنهان می‌دارد. در اینجا مفهوم فرهنگ در ارتباط با بهبود الگوها و رفتارهای اقتصادی و اجتماعی در جهت سیاست‌های توسعه‌ای به کار می‌رود؛ پس اگر توسعه اقداماتی عمدی جهت تغییرات پایدار تعریف شود، در اینجا فرهنگ در معنای شیوه‌های زندگی در جهت اجرای برنامه‌های توسعه بسیار مهم خواهد بود. در حوزه زنان و توسعه، فرهنگ ارتباط متقابل بین تولید، تولید مثل و عاملیت زنان در فرایندهای اجتماعی نشان داده می‌شود. به این ترتیب جنبه‌ی سیال فرهنگ به کمک زنان می‌آید تا آنان در جامعه قدرت مذاکره داشته باشند. بنابراین با مطالعه اقتصاد در کنار سایر عوامل اجتماعی و گسترش بینش نظری این رویکرد سعی دارد تا پیوند میان نقش تولیدی و تولیدمثلی زنان را حفظ کرده و همزمان نیز عاملیت زنان را گسترش دهد و علاوه بر آن بر متفاوت بودن تجارب زنان تأکید داشته و نشان دهد سن، دین، قومیت و طبقه نیز جنبه‌هایی از زندگی زنان هستند که نمی‌توان آنها را در فرایند توسعه نادیده گرفت.

رویکردهای اخیر بر حقوق و قانون تأکید داشته و با نام رویکرد جنسیت، قانون و توسعه (GLAD) با تمرکز بر قانون و توسعه از زنان در دسترسی به منابع و حقوق برابر حمایت می‌کند. این رویکرد تلاش می‌کند تا با شناسایی عوامل اجتماعی و سیاسی که مانع از تحقق حقوق زنان می‌شوند در راستای برابری جنسیتی گام بردارد. بنابراین با استفاده از استراتژی الغا و تأکید بر اصلاحات فرهنگی سعی در رفع موانع مشارکت زنان در فرایند توسعه دارد اما چون فرهنگ را در مفهوم نظری و ایستا در نظر می‌گیرد و به تجارب روزمره زنان توجه ندارد استراتژی غیرلغوگرایانه در جهت هماهنگی بین فرهنگ جهانی و فرهنگ محلی ظهور یافته و شامل دو فرایند همزمان گفتمان داخلی و گفتگوی بین فرهنگی می‌شود تا مبانی قانونی حقوق بشر را در همه فرهنگ‌ها پیدا کند. بنابراین نقش این رویکرد مبارزه با حمایت از تغییرات قانونی به نفع زنان، در ارتباط با تبعیض‌های موجود در جامعه است. به عنوان مثال، قوانین وراثت و حقوق مالکیت در بعضی از کشورها تغییر کرده است و اکنون زنان زمین به ارث می‌برند و یا به اندازه شوهر، برادر یا فرزند حق

مالکیت دارند. اما در بسیاری از موارد حتی با اصلاح قوانین، عرف و مذهب مانع از تحقق حقوق زنان بوده و معمولاً در مورد حقوق زنان تبعیض‌آمیز عمل می‌کنند.

همانگونه که مشاهده شد هر کدام از رویکردهای مذکور استراتژیهای متفاوتی را برای توسعه در پیش گرفته‌اند. باید گفت که این رویکردها کاملاً از لحاظ مفهومی متمایز نیستند و غالباً هم امکان‌پذیر نیست که یک پروژه توسعه بطور مستقل در یک چارچوب نظری واحد قرار گیرد. روشن است که تمرکز بر زنان جدا از مردان حداقل در برخی از پروژه‌ها توسط تعدادی از دولت‌های جهان سوم، آژانس‌های توسعه ملی و بین‌المللی و در بسیاری از سازمان‌های غیردولتی پذیرفته شده است. با این حال هر یک تا حدودی نشان دهنده‌ی مصلحت‌های سیاسی نه نشانه تعهد جهت‌رهایی زنان هستند. در این راستا مطالعه حاضر با رجوع به منابع و شواهد تاریخی درصدد تحلیل وضعیت توسعه‌یافتگی زنان ایران با توجه به رویکردهای مذکور برآمده تا نشان دهد مشارکت زنان در فرایند توسعه ایران در هر مرحله با کدام یک از رویکردها همخوانی داشته است. افزون بر آن با بررسی وضعیت اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی زنان در این مراحل تاریخی جایگاه زنان از نظر مؤلفه‌های مرتبط با هر رویکرد تحلیل خواهد شد.

۳. روش‌شناسی

«تحقیق اسنادی»^۱، همانند روشهای پیمایشی و مشاهده مشارکتی در حوزه جامعه‌شناختی، مقوله‌ای واضح و شناخته شده نیست؛ برخی از محققان به سختی آن را به‌عنوان روش در نظر گرفته‌اند، زیرا محقق از اسناد بهره می‌گیرد ولی توضیحی در مورد روش استفاده از آنها نمی‌دهد (Platt, 1981). اما برخی دیگر آن را به‌عنوان روش به رسمیت شناخته و «برخی هم آن را به‌عنوان تکنیکی برای تقویت سایر روشهای کیفی در پژوهشهای علوم اجتماعی معرفی نموده‌اند». (صادقی فسائی و عرفان‌منش، ۱۳۹۴). پلات (۱۹۸۱) توضیح می‌دهد که برخی از سنت‌های فکری کاملاً متفاوت اما نسبتاً واضح در جامعه‌شناسی وجود دارد که متکی بر تحقیق اسنادی هستند: (۱) تحلیل محتوای کمی، (۲) مطالعه تاریخی، (۳) جامعه‌شناسی ادبیات، (۴) زبان‌شناختی، (۵) اسناد شخصی. همچنین برخی دیگر از استفاده‌های جانبی از اسناد در تحقیقات وجود دارد که در هیچ یک از این سنت‌ها نمی‌گنجد. اما روش اسنادی به تنهایی می‌تواند به‌عنوان روشی مستقل و مجزا در تحقیقات مرتبط با علوم اجتماعی و به ویژه حوزه زنان به کار گرفته شود.

در روش اسنادی محقق با توجه به هدف مطالعه، به بررسی پدیده‌های مورد نظر خود با رویکردی تفسیری می‌پردازد. بنابراین «روش اسنادی مستلزم جستجوی توصیفی و تفسیری بوده و پژوهشگر به دنبال واکاوی مقاصد ذهنی و ادراک انگیزه‌های پنهان یک متن نیست» (صادقی فسائی و عرفان‌منش، ۱۳۹۴). یوپ و نوریس^۲ (۱۹۹۳) سه سنت گسترده را در تحلیل اسنادی پیشنهاد می‌کنند که انواع خاصی از رویکردهای نظری را می‌توان در آن جستجو کرد: پوزیتیویستی، تفسیری و انتقادی. رویکرد پوزیتیویستی بر ماهیت عینی، عقلانی، سیستماتیک و کمی مطالعه تأکید دارد. دیدگاه تفسیری بر ماهیت پدیده‌های اجتماعی مانند اسناد به‌عنوان برساخت اجتماعی تأکید می‌کند. سنت انتقادی به شدت نظری و ماهیت آشکارا سیاسی دارد و بر تضاد اجتماعی، قدرت، کنترل و ایدئولوژی تأکید دارد و شامل نظریه مارکسیستی و فمینیستی و اخیراً شیوه‌های انتقادی تحلیل گفتمان است، تحلیل اسناد بر اساس این دیدگاه به دنبال تفسیر صحیح متن است (McCulloch, 2004).

1 Documentary research

2 Jupp and Norris

از آنجاییکه تحقیق در حوزه زنان روش‌شناسی خاصی را در بر نمی‌گیرد، بلکه محققان این حوزه درصدد هستند تا با بکارگیری روش‌های مختلف و یا تلفیق آنها نگرانی‌ها و دغدغه‌های زنان را در گزارش‌های علمی انعکاس دهند با بهره‌گیری از اسناد و منابع تاریخی در پی توضیح این مسئله هستند که زنان چگونه مناسبات خود را در طول زمان تعریف کرده و شکل داده‌اند تا بتوانند وضعیت زنان در برهه‌ای خاص را مورد تفسیر و تحلیل قرار دهند. بنابراین روش تحقیق در معنای ابزار مورد استفاده (DeVault, 1996)، در این مطالعه اسنادی و مبتنی بر پژوهش کیفی بوده و در این راستا با ارجاع به شواهد تاریخی، وضعیت توسعه‌یافتگی زنان در دوران قاجار و پهلوی اول و دوم را مورد تحلیل و تفسیر قرار داده و با توجه به هدف پژوهش، با ارجاع به منابع مرتبط مرتبط، به تحلیل وضعیت زنان در ارتباط با فرایند توسعه و با توجه به مؤلفه‌های اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی به بیان یافته‌ها و نتیجه‌گیری پرداخته است.

۴. یافته‌ها: زن و توسعه در ایران

۴-۱- دوره قاجار

با توجه به رویکردهای نظری توضیحات مقدماتی درباره‌ی نقش زنان در ایران ضروری به نظر می‌رسد. در طول تاریخ ایران، زنان در صنعت، صنایع دستی و قالیبافی، ریسندگی، رنگرزی و بافتن نخ اشتغال داشتند. پارچه و فرش عمدتاً به مردان خانواده برای تجارت واگذار می‌شده و هنوز هم می‌شود. از نظر تاریخی، حدود ۷۰ درصد پارچه‌بافی در ایران توسط زنان صورت می‌گرفت. در مناطق روستایی که بیش از ۷۰ درصد قالیبافی انجام می‌شد، حدود ۹۰ درصد کارها را زنان به انجام می‌رساندند. بر اساس شواهد، صنعت نساجی ایران تحت سلطه تولید خانگی بوده و پشم، ریسندگی و پنبه در محیط خانه توسط زنانی که در قلب تولید پنبه و ابریشم در بسیاری از نقاط ایران مانند گیلان، مازندران، کاشان، یزد و اصفهان بودند، تولید می‌شده است. علاوه بر جوامع عشایری و دامپروری زنان به فعالیت‌هایی مانند فرآوری شیر، مراقبت از حیوانات، جمع‌آوری سوخت، پخت نان، بافندگی، ریسندگی و رنگرزی نخ به طور سنتی نیز مشغول بودند. فرآیندهای تولید سنتی معمولاً کار را از خانه جدا نمی‌کرد. این بدان معناست که مشارکت زنان در اقتصاد بخشی از زندگی اجتماعی بوده، مشابه سایر اقتصادهای معیشتی که در آن خانواده واحد اصلی تولید و مصرف به شمار می‌رفت (Bahramitash & Salehi, 2011: 55-58). بنابراین زنان نقش مهمی در اقتصاد و همچنین بخش‌های دیگر جامعه داشته‌اند.

در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، ایران از نظر اقتصادی عقب‌مانده، از نظر سیاسی آشفته و جامعه‌ای مردسالار بود. در این دوران زنان در انزوا زندگی می‌کردند، از نظر طبقاتی متمایز و از نظر فرهنگی و سیاسی متنوع بودند. اقتصاد توسعه‌نیافته، سیاست و گرایش‌های مردسالارانه موقعیت زنان را کاملاً مشخص می‌کرد، اگرچه در همین دوران فعالیت‌های سیاسی محدودی هم برای زنان شکل گرفته بود (Sedghi, 2007). با این حال، در سالهای پایانی دوره قاجار (۱۱۶۴-۱۳۰۴)، همزمان با دوره مشروطه، تنش بین مفروضات فرهنگی^۱ درباره زنان تشدید شد. برخلاف آنچه که انقلاب مشروطه را انقلابی مردانه تصور می‌کردند، زنان ایرانی ابتدا برای ایجاد مجلس و قانون اساسی در جنبش ناسیونالیستی و سپس در جمع‌آوری بودجه برای بانک ملی و تحریم منسوجات خارجی نقش فعالی داشتند. پس از رسیدن به اهداف اولیه انقلاب مشروطه، ائتلاف متنوع روشنفکران، روحانیون، بازرگانان و اعضای اصناف تجاری که به انقلاب ۱۲۸۵ کمک می‌کردند از درون با تناقضات جدیدی مواجه شدند. در این زمان، مبلغان غربی اولین مدارس دخترانه را تأسیس کردند که از طریق آن زنان ایرانی از وضعیت زنان غربی و دستاوردهای آنان مطلع شدند (Béland & et al,

1 Cultural assumptions

4:2013). قبل از مشروطه تنها دو مدرسه دخترانه در ایران وجود داشت که به دلیل فضای فرهنگی حاکم بر جامعه که نه ریشه در فرهنگ ایرانی و نه ریشه در فرهنگ اسلامی داشت، تعطیل شده بودند (آبادیان و صفری، ۱۳۹۳). با پذیرش قانون اساسی توسط محمدعلی شاه (۱۲۸۵-۱۲۸۸) سیستم حکومتی بر مبنای مجلس معرفی گردید. قانون اساسی ۱۲۸۵ مردان را از حق برخوردار کرد اما زنان را نه^۱. حقوق سیاسی زنان را انکار، اگرچه حقوق برابر و حمایت را برای همه ایرانیان تضمین می‌کرد. بنابراین، قانون اساسی نه تنها زنان را از شهروندی منع و آنان را در زمره خارجی‌ان، کودکان، جنایتکاران و قاتلان طبقه‌بندی کرد، بلکه زنان را از سیاست‌های انتخاباتی نیز حذف کرد. اما قوانین تبعیض‌آمیز نتوانست زنان را آرام کند. بر خلاف احساس امتیاز مردان، زنان بر اصلاحات آموزشی اصرار ورزیدند و تحصیل را حق همه زنان دانستند که مجلس باید آن را تضمین می‌کرد. در اوایل سال ۱۲۸۵، زنی که هویتش مشخص نیست، به واسطه یکی از نمایندگان برجسته از مجلس تقاضا کرد که مدارس دخترانه مشابه مدارس پسرانه تأسیس شود. اما به او توصیه شد که پیشنهادش صرفاً در حدی مشروع است که چنین مدرسی دختران را به مادران و همسران برتر تربیت و تبدیل کنند. با شروع این گونه مسایل مناقشه برانگیز اجتماعی و سیاسی از جمله تحصیل زنان، روحانیون محافظه کار نظیر شیخ فضل‌الله نوری (۱۲۲۲-۱۲۸۱) امر مشروطه را کنار گذاشتند و به مخالفت با آن پرداختند و اذعان داشتند که زنان برای دور ماندن از بدی‌ها باید در خانه بمانند اما در این زمان، افرادی هم چون محمد طباطبایی (۱۲۲۱-۱۲۹۹) از اهداف زنان و آموزش آنان حمایت کردند. زنان که قادر به دریافت حمایت از نمایندگان محافظه کار مجلس نبودند اقدامات خود را بدون پشتیبانی مردان و به گونه‌ای مستقل آغاز نمودند. در مواجهه با نظام مردسالار، زنان تصمیم گرفتند مدارس دخترانه را تأسیس کنند و این امر مهم زمانی بود که هیچ مؤسسه آموزشی برای زنان مسلمان ایرانی در آغاز قرن حاضر وجود نداشت. تا زمان تأسیس اولین مدارس دخترانه، آموزش در خانه توسط مربیان صرفاً برای زنان مرفه امکان‌پذیر بود. در این برهه محترم اسکندری، مستوره افشار، صدیقه دولت آبادی، تاج السلطنه و افتخارالسلطنه دختران ناصرالدین شاه، نورالهدی منگنه، ماهرخ گوهرشناس، شمس الملوک جواهرکلام و بسیاری دیگر از زنان از مدافعان سرسخت آموزش، ایجاد مدارس دخترانه و توسعه حقوق سیاسی زنان بودند (Sedghi, 2007). همچنین زنان فعال و سکولار از جمله تاج‌السلطنه (۱۲۶۳-۱۳۱۵)، ساختار مردسالار جامعه و سنت‌های موجود را مورد انتقاد قرار دادند و زنان را به تحصیلات بیشتر ترغیب کردند. صدیقه دولت آبادی (۱۲۶۱-۱۳۴۰) در اصفهان به تأسیس مدارس و حتی شرکت‌هایی زنانه اقدام نمود که دختران علاوه بر تحصیل در آنجا مشغول به کار نیز شدند. «او با اشاره به معضل اشتغال برای زنان آموزش‌های فنی و حرفه‌ای در کنار یادگیری خواندن و نوشتن فارسی و یادگیری جبر و هندسه را الزامی دانسته و بر این باور بود که باید در کلاس‌های درسی دختران دروسی مثل خیاطی، خانه‌داری و بچه‌داری نیز گنجانیده شود» (آبادیان و صفری، ۱۳۹۳). این زنان فعال همزمان تلاش‌های خود را به سمت تشکیل انجمن‌های زنان و نهاد‌های آموزشی هدایت کردند. در این راستا، دادخواستی تنظیم و از مجلس خواستند تا انجمن‌های آنان را به رسمیت بشناسد؛ بطور مشخص در سال ۱۲۸۷ درخواست خود را به مجلس ارائه کردند اما مجلس با آن مخالفت و درخواست را رد کرد. مطابق اسناد در فاصله سال‌های ۱۲۸۶ و ۱۲۹۲ بیش از شصت مدرسه دخترانه و بیش از دوازده انجمن زنان فقط در تهران ساخته شده بود. بخش عمده بودجه مدارس زنان، کلینیک‌های بهداشتی، پرورشگاه‌ها و کلاس‌های آموزش بزرگسالان توسط خود زنان جمع‌آوری و تأمین

۱ قانون اساسی ۱۲۸۵ مردان را از حق برخوردار کرد اما زنان را نه. حقوق سیاسی زنان را انکار می‌کرد، اگرچه حقوق برابر و حمایت را برای همه ایرانیان تضمین می‌کرد. ماده ۵ قانون اساسی الحاقی ۱۲۸۵ می‌گوید که ایرانیان در برابر قانون از حقوق مساوی برخوردارند. اما حقوق برابر فقط برای مردان اعمال می‌شود. ماده ۱ قانون انتخابات ۱۲۸۵ انتخاب‌کنندگان را مردانی از طبقات مختلف معرفی می‌کرد و زنان را مستثنی‌ان اعلام می‌کرد. ماده ۳ همین قانون صراحتاً زنان را از حق رای منع می‌کند و می‌گوید افرادی که «کلاً از حقوق انتخاباتی محروم می‌شوند» عبارتند از: «زنان» کسانی که «نیاز به سرپرست قانونی دارند»؛ «خارجی‌ها»؛ «قاتلان، دزدان، [و] جنایتکاران». علاوه بر این، قانون اساسی زنان را از حق انتخاب‌شدن محروم کرد، ماده ۲، نمایندگی زنان در مجلس را به دلیل عدم «مشارکت در امور اقتصادی و سیاسی کشور» منتفی دانست.

می‌شد. چندین مجله برجسته از جمله «صوراسرافیل»، «ندای وطن» و «حبل الوطن» به حمایت از جنبش آموزش زنان پرداختند. مجلات ستونهایی را به موضوع آموزش زنان اختصاص داده و از نمایندگان خواستند تا انجمن‌های زنان را به رسمیت بشناسند و از آموزش زنان حمایت کنند. افزون بر آموزش، زنان شهری و روستایی در طول جنگ داخلی تبریز (۱۲۸۷-۱۲۸۸) نقش مهمی را ایفا نمودند، آنان در کنار ارتش مقاومت تازه تأسیس آن منطقه، گروه‌های خود را تشکیل داده و یا با لباس مردانه به جنگ و مبارزه بر علیه دشمن پرداختند (Sedghi, 2007; Afry, 1996: 206; Béland & et al, 2013:4).

در دوره دوم مشروطه (۱۲۹۰-۱۲۸۸)، انجمن‌ها و زنان روشنفکر که صدای آنان در مجلات معتبر شنیده می‌شد، برخی ابعاد جامعه سنتی مردسالار را زیر سؤال بردند. زنان توسط تعدادی از روشنفکران مرد مترقی حامی سرسخت حقوق زنان، چه در داخل مجلس و چه خارج از آن، حمایت می‌شدند. حاج شیخ محمدتقی وکیل‌الرعايا، نماینده مجلس، در هنگام بحث در مورد قوانین جدید انتخاباتی در تابستان ۱۲۹۰ جرأت کرد و خواستار حق رأی زنان شد. همچنین سردبیران برخی روزنامه‌ها صفحات نشریه خود را به نویسندگان زن واگذار کردند. با مراجعه به نوشته‌های زنان، به ویژه مقالاتی که در روزنامه سوسیال دموکراتیک «نشریه نو» منتشر شده است، می‌توان دریافت که زنان فعال چگونه به مسائل ملی و زنان پرداخته‌اند (Afry, 1996: 207-208). هدف سیزده نشریه‌ای که در زمان قاجار منتشر می‌شد عمدتاً اجتماعی بوده است از جمله: «تشویق زنان به سوادآموزی، بهداشت عمومی، نگهداری اطفال، تأسیس مریض‌خانه برای زنان فقیر و تشویق زنان به مطالعه و کتاب خوانی». مهمترین نشریات با نام‌های «شکوفه»، «دانش» و «زبان زنان» موضوعات مربوط به ستم بر زنان، مردسالاری، تعدد زوجات، طلاق و سیاست‌های ملی و بین‌المللی را مطرح می‌کردند (آبادیان و صفری، ۱۳۹۳ و Sedghi, 2007).

افزون بر آن، برخی از نوشته‌ها حکایت از شکل‌گیری جنبش ملی زنان و نقش پر رنگ آنان در فعالیت‌های این جنبش دارد. در تداوم این فرایند سرانجام، انجمن زنان نقش مهمی در تظاهرات تاریخی آذر ۱۲۹۰ برای دفاع از مجلس ایفا کرد. انجمن زنان تحریم در خیابان‌های تهران را هماهنگ کردند و از نمایندگان خواستند که اولتیماتوم روسیه را رد کنند. به واقع انقلاب مشروطه ۱۲۸۵ را می‌توان نقطه عطفی در تاریخ زنان ایران به شمار آورد. مسلمانان، ارامنه، زرتشتیان، بهاییان و یهودیان به صدای حقوق زنان پیوستند و فضاهای تفکیک شده را پس گرفتند، در روزنامه‌ها فضاهای جدید به زنان اختصاص داده شد، نهادهای آموزشی و سیاسی برای شکل‌گیری ایده‌های خلاق ایجاد شد و به طرح‌های جدید منجر گردید. زنان برای رسیدن به اهداف خود از هر راه ممکن استفاده کردند. آنان متون دینی را نقل می‌کردند که خواستار رفتار برابر با زنان بود، از احساس شرافت و شرم مشروطه خواهان مرد بهره می‌بردند، مهریه و پول ارث خود را خرج می‌کردند و حتی از روابطشان با حرمسرای سلطنتی استفاده می‌کردند. در حقیقت زنان موفق شدند برخی از ایده‌ها و امیدهایشان را به انجام رسانند. اگرچه مجلس در آذر ۱۲۹۰ تعطیل شد، اما دستاوردهای زنان در این دوره کوتاه انقلاب حفظ شد و در سالهای بعد نیز به میزان قابل توجهی افزایش یافت. لازم به ذکر است حامیان اولیه حقوق زنان اغلب فرصت‌های آموزشی و اجتماعی بیشتر برای زنان را باعث تقویت روابط خانوادگی و پیشرفت کشور می‌دانستند. بنابراین، حامیان حقوق زنان ایرانی در وهله‌ی اول با تأکید بر نقش مادری و همسری زنان سعی داشتند مردان را متقاعد کنند که یک زن تحصیل‌کرده نسبت به ارزشها و هنجارهای سنتی خانواده وفادارتر است و به ملت خود کمک می‌کند تا در مسیر تمدن و متمدن شدن قرار گیرد. البته بدون این که به طور اساسی روابط جنسیتی مردسالارانه جامعه سنتی را به چالش بکشند (Afry, 1996: 207-208).

به طور کلی می‌توان گفت در دوران قاجار آموزش مؤلفه زنان پیشرو و فعال بوده و با تأسیس مدارس، سعی در ادغام زنان در فرایند توسعه نمودند. در حالی که ساختار مردسالار جامعه و سنت‌های موجود مانع از حضور زنان در مدارس می‌شد. با تأسیس مجلس شورای ملی و علیرغم نقش مهم و پررنگ زنان در انقلاب مشروطه، آنان از فرایندهای توسعه کنار گذاشته شدند و تنها با

اصرار و حمایت برخی نمایندگان توانستند حق آموزش را مشروط بر اینکه مادران و همسران بهتری باشند، بدست آورند. بنابراین می‌توان دریافت طبق نظریه زنان در توسعه آموزش به عنوان مهمترین اولویت زنان در اوایل فرایند توسعه در ایران مطرح شد. افزون بر آن، زنان فعالی نظیر صدیقه دولت آبادی یکی از مهمترین معضلات زنان را در ایران اشتغال توصیف می‌کند و با تأسیس مدارس و کارخانه درصدد توانمندسازی زنان برآمده است. در این دوران شکل‌گیری انجمنهای داوطلبانه در حوزه آموزش برای زنان مشهود است که مطابق با نظریه زنان، فرهنگ و توسعه می‌توان گفت این انجمنها توسط خود زنان برای زنان شکل گرفتند که هدف آن آگاهی و نجات زنان از وضعیت عدم توسعه یافتگی بوده و با تأکید بر نقش‌های تولیدی، مادری و همسری زنان در جامعه فعالیت می‌کردند و مهمتر اینکه نقش عاملیتی زنان را برای تغییرات اجتماعی به تصویر می‌کشیدند. در راستای تغییرات پدید آمده چنانچه توسعه اقداماتی عمدی جهت تغییرات پایدار تعریف شود فرهنگ در اینجا در معنای شیوه‌های زندگی در جهت اجرای برنامه‌های توسعه بسیار اهمیت می‌یابد و در رویکرد زنان، فرهنگ و توسعه، به منظور ارتباط متقابل بین تولید، تولید مثل و عاملیت زنان در فرایندهای اجتماعی همان طور که در مورد ایران اشاره شد، به کار گرفته می‌شود. بنابراین جنبه‌ی سیال فرهنگ به کمک زنان می‌آید تا آنها در جامعه قدرت مذاکره داشته باشند. این رویکرد با مطالعه اقتصاد در کنار سایر عوامل اجتماعی و گسترش بینش نظری سعی دارد تا پیوند میان نقش تولیدی و تولیدمثلی زنان را حفظ کرده و همزمان نیز عاملیت زنان را گسترش دهد و علاوه بر آن بر متفاوت بودن تجارب زنان تأکید داشته و نشان دهد سن، دین، قومیت و طبقه نیز جنبه‌هایی از زندگی زنان هستند که نمی‌توان آنها را در فرایند توسعه نادیده گرفت؛ همان طور که در این دوران دین و طبقه اجتماعی نقشی مهم در نابرابری‌های جنسیتی داشتند، زیرا زنان اقلیتهای دینی در دسترسی به آموزش و همچنین اشتغال چالش‌های دیگر زنان را در ایران نداشتند و همچنین دسترسی طبقات مختلف اجتماعی به آموزش و اشتغال متفاوت بود. تمامی عناصر این رویکرد جهت مشارکت زنان در توسعه درصدد ایجاد پیوند با سایر ابعاد زندگی زنان به ویژه نقش عاملیتی آنان بوده و از تجربیات و اقدامات خود زنان جهت درک توسعه بهره‌مند شده است. در نتیجه طبق آنچه بهونانی توضیح می‌دهد زنان فعال در دوران قاجار با استفاده از عاملی غیراقتصادی یعنی آموزش سعی در مبارزه با سرکوب و تابعیت در زندگی روزمره را داشته و آموزش و افزایش آگاهی زنان در ارتباط با بهداشت، سوادآموزی و تشویق به مطالعه را عاملی جهت ایجاد تغییرات اجتماعی مورد استفاده قرار داده‌اند. با تأکید بر این نکته که تجربیات خود زنان بهترین شیوه جهت درک نیازها و اولویت آنان در فرایند توسعه است.

طبق رویکرد زنان و توسعه می‌توان اینگونه استنباط کرد که زنان در ایران همیشه بخشی از نیروی کار بودند، اما هیچ‌گاه در آمارها محاسبه نمی‌گردیدند و منابع در مورد نقش تولیدی آنان بسیار محدود و پراکنده است. اما زنان در دوران قاجار به ویژه زنان طبقه پایین برای مبارزه با فقر مجبور به مشارکت در نیروی کار بوده و به عنوان کارگر در کارگاههای قالیبافی، ماما، روضه‌خوان، خرده فروش و یا کارگر خانگی مشغول به کار می‌شدند و با ایفای نقش سه‌گانه خود در اجتماع؛ تولید مثل شامل فرزندآوری و نگهداری از خانواده و همچنین تولید معیشت و درآمدزایی را همزمان ایفا می‌نمودند. در این زمان، زنان از نظر اقتصادی با دستمزدهای پایین، شرایط کار غیرمجاز و تحرک محدود به دلیل موقعیت ضعیف چانه‌زنی مورد سوء استفاده قرار می‌گرفتند. این در حالی بود که زنان طبقه متوسط که با شوهران دارای توانایی مالی آنها نمی‌توانستند به عنوان نیروی کار مشارکت داشته باشند. بنابراین در اینجا تأثیر طبقه همانند استدلال رویکرد زنان و توسعه خود را آشکار می‌سازد. مطابق دستاوردهای تاریخی دوره قاجار در ایران به لحاظ نظری نمی‌توان به رویکرد زنان و جنسیت اشاره نمود زیرا سیاستها و سیاستگذاریها هیچگاه به بررسی روابط میان زنان و مردان، ساختارهای نابرابر، نقش‌ها، مسئولیت‌ها و انتظارات خاص بین زن و مرد توجه نداشته‌اند. بنابراین رویکردهای نظری زنان در توسعه، زنان و توسعه و زنان، فرهنگ و توسعه کاملاً در دوران قاجار قابل ردیابی هستند. در نهایت جنت آفاری (۱۹۹۶) معتقد است در دوران

قاجار علیرغم اینکه فرصت‌های اقتصادی، آموزشی و حرفه‌ای بیشتری برای زنان ایران تحت لوای رژیم سلطنتی مستبد بوجود آمد اما هنجارها و سنت‌های جنسیتی جامعه اجازه نداد تا پاسخ مناسبی به آن در راستای مشارکت زنان در فرایند توسعه داده شود.

۴-۲- دوره پهلوی اول

در قرن نوزدهم زنان در صنعت نساجی مشارکت داشته و از انگیزه مدرنیزاسیون رضاشاه (۱۲۵۷-۱۳۲۳) بهره‌مند گردیدند. اهداف عمده رضا شاه غربی‌سازی و توسعه بود که او را بر آن داشت تا از آموزش و حضور زنان در جامعه حمایت کند. در این دوران، مشارکت زنان به عنوان نیروی کار، به ویژه در نظام اداری، تدریس و اشتغال در کارخانه‌ها، ساخت دولت ایران کمک کرد (Sabahi, 2002). اطلاعات مربوط به سال‌های ۱۳۱۵ میزان نسبتاً بالایی از مشارکت زنان را نشان می‌دهد که تقریباً ۱۶ درصد از نیروی کار صنعتی را تا اواسط دهه ۱۳۲۹ تشکیل می‌دادند. البته بایستی توجه داشت به دلیل عدم دسترسی به آمار و ارقام دقیق در دوره قبل از حکومت رضاشاه و در دوره سلطنت وی، نمی‌توان زمان ایجاد تغییرات جنسیتی در نیروی کار صنعتی را مشخص کرد. از آنجایی که جنگ جهانی دوم با تأثیرات نامطلوب خود بر ایران افزایش مشارکت زنان در فعالیت‌های صنعتی در دوره پس از حکومت رضاشاه را ناممکن ساخته بود، لذا بایستی به اوایل دهه ۱۳۳۰ توجه نمود تا تغییرات جنسیتی در بخش صنعت آشکار شود. جالب توجه است که مشارکت زنان در بخش کشاورزی کاهش یافته در حالی که اشتغال زنان در حوزه خدمات افزایش داشته است. طبق آمار، در سال ۱۳۲۹، ۹۰ درصد؛ در سال ۱۳۰۹ ۸۵ درصد و در سال ۱۳۲۵ نیز ۷۵ درصد از مردم در بخش کشاورزی اشتغال داشتند، روندی که در سال‌های بعد موجب شد تا زنان بیشتری به بخش خدمات بپیوندند. در آغاز قرن، تعداد کمی از مردم به مشاغل توزیعی یا خدمات دولتی و خصوصی مشغول بودند، اما در اوایل دهه ۱۳۳۰، مشارکت نیروی کار در خدمات بسیار افزایش داشت. اگرچه داده‌های موثقی برای دوره رضاشاه در دسترس نیست، اما احتمالاً زنان بیشتری نسبت به دهه‌های قبل به‌عنوان معلم، پرستار، کارمند خیریه، ماما و خیاط به دنبال شغل بودند. ارقام آماری سال ۱۳۳۵ نشان می‌دهد که ۲۴ درصد از جمعیت در بخش خدمات کار می‌کردند و زنان شهری ۲۳ درصد از کل کارگران شاغل بخش خدمات را تشکیل می‌دادند. این بدان معناست که تقریباً ۵۲ درصد از کل زنان شاغل در مناطق شهری دارای مشاغل خدماتی بوده در حالیکه این آمار در بخش صنعت به ۴۰ درصد رسیده است. توسعه نظام شبه-سرمایه‌داری و توسعه اقتصادی، در پیوند با سیاست‌های «مدرن‌سازی» به رشد اشتغال زنان در دهه ۱۳۳۰ کمک کرد. علاوه بر آن، آموزش یکنواخت و سکولار، همانطور که رضاشاه می‌خواست، نیازمند مداخله دولت در مدارس دخترانه بود. اصلاحات آموزشی شاید بزرگترین دستاورد رضاشاه به حساب می‌آید؛ چرا که در زمان سلطنت او مدارس زیادی تأسیس شد، ثبت نام دختران و پسران افزایش یافت و زنان رسماً وارد مؤسسات آموزش عالی شدند و به تدریس پرداختند. زنان معلم به زیرساخت‌های اقتصادی کمک کردند و سیاست‌های غرب‌زدگی دولت به عنوان دانش‌آموز و معلم را تقویت کردند. تحصیلات زنان در سال ۱۳۱۱ به خوبی آغاز شد و ۷۰ زن در سال ۱۳۱۵-۱۳۱۶ در دانشگاه تهران پذیرفته شدند. این در حالی بود که بیشتر مدارس زنان خصوصی بوده و توسط خود زنان و بدون کمک دولتی راه‌اندازی شده بودند. برخلاف سال ۱۲۸۹ که ۱۶۷ دختر در ۵۰ مدرسه خصوصی، سوادآموزی و کلاس‌های شبانه ثبت نام کردند، در سال ۱۳۰۸، ۱۱۴۸۹ دختر در ۱۹۰ مدرسه تحصیل می‌کردند و تا سال ۱۳۱۲، ۸۷۰ مدرسه ۵۰۰۰۰ دانش‌آموز دختر را ثبت نام کردند. این ارقام در سال ۱۳۱۹، یک سال قبل از کناره‌گیری و تبعید رضاشاه، حتی چشمگیرتر بود: ۴۹۰۷ دختر گواهینامه کلاس ششم و ۴۵۱ دختر دیپلم دبیرستان گرفتند. علیرغم رشد قارچ گونه آموزش برای دختران، دولت رضاشاه همچنان توجه بیشتری به تحصیل پسران نشان می‌داد. در اوایل دهه ۱۳۰۹، تعداد مدارس پسرانه چهار برابر مدارس دخترانه بود. علاوه بر آن، بیش از یک چهارم آموزش ابتدایی دختران در مدارس خصوصی صورت می‌گرفت. به طور کلی، فعالیت‌های مستقل زنان در مدرسه و تدریس

بسیار قابل توجه بود (Sedghi, 2007). روزنامه هفت-هشت صفحه‌ای «دانش» و اولین مجله زنان در سال ۱۲۸۹ منتشر شد. با این حال در سال ۱۳۲۸، تمام مجلات و اجتماعات مستقل زنان توسط رضاشاه تعطیل شدند. با حمایت برخی زنان کلاس‌های بزرگسالان در مدارس متوسطه دخترانه در تهران، تبریز و رشت افتتاح شد. طبق گزارش‌های موجود، علاقه زنان به تحصیل آنقدر زیاد بود که بیش از هزار بیسواد ثبت نام کردند. علاوه بر آن، در تهران باشگاه بانوان کلاس‌هایی برای آموزش زبان‌های خارجی ترتیب داد (Sabahi, 2002). بسیاری از پیشروان جنبش زنان طی چانه‌زنی با دولت موفق شدند بورسیه تحصیلی را برای زنان کسب کنند و در این راستا شغل مامایی علاوه بر معلمی به شغل‌های زنان اضافه گردید. بنابراین آموزش و اختصاص بورسیه‌های تحصیلی و مشارکت بیشتر معلمان زن و همچنین سیاست‌های طولانی مدت برای افزایش مشارکت زنان در بازار کار مورد توجه قرار گرفتند (آبادیان و صفری، ۱۳۹۳).

غرب‌زدگی بر نظام قضایی هم تأثیر گذاشته و مقررات جدیدی به ویژه در ازدواج، طلاق و روابط خانوادگی وارد کرد. به لحاظ نظری، این اصلاحات برخی از ابعاد قوانین ازدواج و طلاق را سکولاریزه کرد؛ اما نکته مهم ثبت ازدواج و طلاق در این زمان بود به طوری که ثبت باید در دفاتر مدنی انجام شود نه در دادگاه‌های مذهبی؛ صدور جواز ازدواج نیز اجباری شد؛ سن ازدواج نیز اندکی تغییر یافت؛ قانون ۱۳۱۰ ایجاب می‌کرد که قرارداد ازدواج بر اساس «توانایی جسمانی»^۱ به جای سن منعقد شود؛ قانون جدید ازدواج، توافق بین عروس و داماد را به عنوان شرط لازم برای ازدواج به رسمیت شناخت. حتی پس از تنظیم مهر، لغو نامزدی را مجاز دانست و به زنان با اجازه دولت اجازه ازدواج با بیگانگان را داد. با این حال، در عمل، مقررات جدید صرفاً در مورد ساکنان شهری ثروتمندتر اجرا می‌شد نه در میان فقرا و ساکنان روستا. در مقایسه با تشویق دولت به تحصیل زنان، تغییرات ایجاد شده در وضعیت حقوقی زنان، به ویژه در ازدواج، طلاق، و روابط خانوادگی، محدود بود (Sedghi, 2007).

از مهمترین رویدادهای این دوره می‌توان به برگزاری «دومین کنگره نسوان شرق از ششم تا یازدهم آذر ماه سال ۱۳۱۱، به دعوت جمعیت نسوان وطن خواه اشاره نمود. این کنگره با حضور نمایندگان کشورهای ایران، ژاپن، ترکیه، هندوستان، سوریه و مصر در تالار وزارت فرهنگ برگزار شد. اولین کنگره در سال گذشته در دمشق برگزار شده بود. موضوع کنگره مربوط به حجب و حیا و اخلاق بانوان، خانه‌داری، بهداشت بانوان، منع مسکرات و قمار و ضرورت روابط مشروع زناشویی بین زنان و مردان بود، به علاوه در زمینه تعلیم و تربیت و نحوه حضور زنان در جامعه هم مطالبی ایراد گردید. در قطعنامه پایانی کنگره تصویب شد زن و مرد قبل از عقد ازدواج یکدیگر را بشناسند، ولی این شناسایی در حضور شخص ثالثی از محارم زن باشد و برای تشویق زنان به ازدواج مهریه و جهیزیه کم و مناسب باشد تا رغبت به تشکیل خانواده در بین جوانان افزایش یابد». در حالی که جنبش زنان دسترسی آموزشی را افزایش داده بود، اما به مسئله مهم مشارکت سیاسی زنان توجهی نداشت. به دلیل آن که در این دوران زنان معدودی به دنبال حق رأی زنان در حوزه سیاسی بودند؛ اکثریت قریب به اتفاق آنان اعتقاد داشتند که اولویتهای آنان مبارزه با تبعیض در آموزش و اشتغال است و تا این دو مؤلفه محقق نشوند و آگاهی نسبت به حقوق به وجود نیاید نمی‌توانند در امر سیاست مشارکتی واقعی داشته باشند (آبادیان و صفری، ۱۳۹۳). حق مشارکت سیاسی زنان پس از سقوط رضاشاه مورد حمایت قرار گرفت. پس از سال ۱۳۲۰، با افزایش تعداد زنان تحصیلکرده ایرانی، مبارزات برای برابری سیاسی در مقابل نقش مادرانه به نقطه مشترک مبارزات زنان تبدیل شد (Kashani, 2011). بنابراین با روی کار آمدن رضاخان و اهداف عمده‌ی مدرن‌سازی و ملت‌سازی برای ایران زنان پیشرفت چشمگیری به ویژه در حوزه آموزش داشتند؛ در واقع برای اولین بار در تاریخ ایران، آموزش برای زنان نهادینه شد و آنها وارد دانشگاه شدند و حتی به تدریس

پرداختند. آنچه محرز بود، مشارکت زنان در نیروی کار و کارخانه‌ها به ایجاد دولت در ایران کمک خواهد کرد. بنابراین آمارها در این دوران حکایت از مشارکت و حضور گسترده زنان در نیروی کار و صنعت دارند و مهمترین تغییرات جنسیتی در ارتباط با حضور زنان در نیروی کار در این دوره‌ی اتفاق افتاده است. اما از آنجا که طبق کاتوزیان (۱۳۷۴) و صالحی (۲۰۱۹) سیاستهای پهلوی هیچ‌گاه مبتنی بر توسعه بخش کشاورزی نبوده این امر موجب حضور کم‌رنگ‌تر زنان در بخش کشاورزی شده بود. بنابراین مطابق با رویکرد زنان در توسعه صنعتی شدن بر زنان ایرانی تأثیر گذاشته بطوری که بخشی از نیروی کار صنعتی را زنان تشکیل می‌دادند و از مؤلفه آموزش به عنوان ابزاری جهت توانمندی زنان برای حضور در فرایند توسعه استفاده می‌شد. با این حال اصلاحات آموزشی نتوانست بر تبعیض علیه زنان غلبه کند. شواهدی وجود ندارد که ورود زنان به عرصه آموزشی، ساختارهای مردسالارانه جامعه را تضعیف کرده است. منتفع شدن زنان از فرایند توسعه در این زمان کاملاً مبتنی بر رویکردهایی در حوزه زنان است که بدون توجه به ساختارهای نابرابر، سنتها، هنجارها و فرهنگ جامعه شکل گرفته‌اند. بنابراین با وجود فعالیت انجمن‌هایی در ارتباط با آموزش زنان شواهد حاکی از کنترل دولت بر آنها بوده است.

با وجود تمام رخدادها در فرایند توسعه یافتگی برای زنان، تمام انجمن‌ها و نشریات آنها در این دوران توقیف و تعطیل گردیدند. اما به دلیل رسوخ غرب‌زدگی در تمامی ابعاد جامعه ایران دولت قانون و تغییرات آن را به عنوان عاملی جهت ایجاد تغییرات در زندگی زنان مورد تأکید قرار داد و در این راستا قوانینی را در ارتباط با سن ازدواج، طلاق و روابط خانوادگی تدوین نمود اما جامعه و سنتهای آن قابلیت پذیرش این تغییرات قانونی را نداشت و قوانین در سطح نظر باقی مانده و عاملی برای تغییر نگردید. برای مثال ترجیح اکثر خانواده‌ها ازدواج دخترانشان به جای تحصیل بود. بنابراین طبق رویکرد جنسیت، قانون و توسعه می‌توان اینگونه تحلیل نمود که قانون بدون توجه به فرهنگ در این دوران مورد بازبینی قرار گرفته اما علیرغم تغییرات قانونی در عمل بسیاری از آنها محقق نشدند چرا که جامعه سنتی ایران با تأکید بر سنت‌ها به جای قانون وضعیت دختران را تعیین می‌کرد. طبق نظر جان فوران (۲۰۱۶) زمانی توسعه برای زنان یک جامعه اتفاق می‌افتد که هماهنگی و انعطاف بین ساختارهای کلان اقتصاد سیاسی و گفتمان‌ها و شیوه‌های محلی شکل گیرند. اتفاقی که در ایران رخ نداد و مانع اصلی جهت تحقق اهداف توسعه و بهبود وضعیت زنان در واقع فرهنگ بود و نه قانون.

۴-۳- دوره پهلوی دوم

محمد رضا شاه (۱۲۹۸-۱۳۵۷)، که در سال ۱۳۲۰ به قدرت رسید، از ایده کار زنان به عنوان وسیله‌ای برای توسعه ایران حمایت کرد و مشارکت زنان در بازار کار را مورد تشویق قرار داد (Béland & et al, 2013:4). همچنین ادغام ایران در بازار جهانی و رشد اقتصادی متعاقب آن بر اساس افزایش درآمدهای نفتی، قدرت کشور را تقویت کرد. دولت با رها کردن نیروهای غیرقابل پیش‌بینی تغییر و دفاع مصلحت‌آمیز از تاج و تخت، چه با مشارکت یا سرکوب، پروژه‌های متعددی را راه‌اندازی کرد که ساختار اقتصاد، نیروی کار و تقسیم‌بندی جنسیتی کار را تغییر داد. در این دوره، به دلیل فشارهای بین‌المللی و همچنین حمایت از تعداد معدود نخبگان زن، محمد رضا پهلوی رأی خود را به سوی زنان تسری داد، اصلاحات ارضی و برنامه سهامداری کارگران در بخش بزرگ صنعتی آغاز شد و قانون خانواده، مدرن گردید. جوامع شهری با مهاجرت از مناطق روستایی گسترش یافتند و بخش‌های صنعتی و خدماتی در حال رشد حتی کارگران بیشتری جذب کردند. زنان بیشتری، بی‌حجاب و تحصیل کرده، از مدهای غربی پیروی کردند و به بازار کار رو به رشد پیوستند؛ در حالی که با کار کردن در داخل و در خارج از خانه «روز دوگانه» را سپری می‌کردند، همچنین نابرابری جنسیتی را

نیز تجربه می‌کردند. اکثر زنان طبقه کارگر و طبقه متوسط پایین که قادر به یافتن مشاغل سودمند و مطمئن نبودند در مشاغل حاشیه‌ای با حداقل دستمزد کار می‌کردند. بنابراین، توسعه اقتصادی و سیاست‌های دولتی دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ فرصت‌هایی را برای زنان فراهم کرد تا به بازار کار بپیوندند و تا حدی استقلال و استقلال مالی به دست آورند؛ جذب فزاینده زنان در اقتصاد نه تنها باعث ایجاد تغییراتی در تقسیم کار شد، بلکه بخشی از تقاضا برای نیروی کار رو به رشد ایران به سرعت در حال توسعه را برآورده کرد. کار زنان در بخش صنعتی شامل مشارکت آنان در کارخانه‌ها و کارگاه‌های کوچک «سنتی» و مدرن بود. در حالی که اکثر زنان کارگر شهری در بخش خدمات و در درجه دوم در صنایع بودند، اکثر زنان روستایی به ترتیب به آنچه به عنوان صنایع سنتی یا بافندگی و کشاورزی معروف است مشغول بودند. مشارکت زنان شهری در نیروی کار در سال ۱۳۵۵ از سایر زنان در گروه سنی ۲۰ تا ۲۹ سال بیشتر بود. در این گروه سنی، زنان متأهل بالاترین رتبه را داشتند. بنابراین، مشارکت زنان متأهل بین ۲۰ تا ۲۹ سال در نیروی کار از سایر زنان شهری ایران پیشی گرفت. زنانی که بیش از ۳۰ سال به دلیل نیازهای مالی کار می‌کردند، با افزایش سن، کار خود را متوقف کردند یا کاهش دادند. ایران در دهه ۱۳۵۰ یک مورد خاص را ارائه می‌دهد که در آن مشارکت زنان در نیروی کار در بین زنان بیست و چند ساله بالاترین بوده و به موازات در آغاز قرن بیستم، مشارکت زنان در بخش صنعتی بخش مهمی از مبارزه با فقر را تشکیل می‌داد. در این دوره زنان گاه به عنوان مزدبگیر در میان زنان سرپرست خانوار، مسئولیت تغذیه کودکان را به تنهایی بر عهده می‌گرفتند و گاه برای جبران دستمزدهای ناچیز شوهر یا پدرشان کار می‌کردند. به طور کلی، زنان ساعت‌های طولانی را صرف مشاغل وحشتناک در محیط‌های ناسالم می‌کردند تا در بحبوحه فقر شهری درآمد کسب کنند. از آنجایی که بسیاری از زنان دور از محل زندگی خود کار می‌کردند، روز کاری شش روز در هفته آنان، از جمله زمان رفت و آمد بدون حقوق، زمانی بین ۱۲٫۵ تا ۱۳٫۵ ساعت در روز را در بر می‌گرفت. زنان چه به عنوان بزرگسال و چه کودک کار، دستمزدهای بسیار پایینی دریافت می‌کردند و تبعیض را همراه کار تجربه می‌کردند. می‌توان گفت، سنت ازدواج زود هنگام، رشد اقتصادی و پیشینه طبقاتی به مشارکت بیشتر زنان متأهل بین ۲۰ تا ۲۹ ساله در نیروی کار کمک کرد که طی دو دهه رونق در ایران امکان پذیر شد. بنابراین در ایران، توسعه اقتصادی همه زوایای جامعه را فراگرفت و تغییراتی را در ماهیت خانوار ایجاد کرد و آن را در برابر نیازهای بازار آسیب پذیرتر کرد. در دو دهه آخر حکومت پهلوی، زنان بیشتری خانه و سلطه مردانه آن را برای بازار کار رها کردند. بسته به طبقه و دسترسی به منابع، بسیاری زنان فعالیت‌های خود را از تولید عمدتاً خانگی به مصرف و مشارکت نیروی کار تغییر دادند (Sabahi, 2002; Sedghi, 2007; Moghaddam, 2006). تا سال ۱۳۴۶، بیش از پنجاه و پنج هزار زن برای دولت کار می‌کردند، در حالی که نزدیک به نیم میلیون زن در بخش خصوصی، مشاغل ملی شده یا کارخانه‌ها مشغول به کار بودند. مابقی زنان به کشاورزی و دامداری می‌پرداختند. اکثریت زنان حرفه‌ای و شاغل بین بیست تا سی سال سن داشتند و در زمینه‌های مختلف مانند پزشکی، آموزشی، سازمان‌های خیریه، کتابخانه‌ها، موزه‌ها و مؤسسات تحقیقاتی خدمت می‌کردند. زنان نیز به عنوان مأمور پلیس در نیروی کار شرکت داشتند اگرچه در محل کار با آزار و اذیت هم مواجه بودند. توجه به این اعداد پیشرفت را نشان می‌دهد، اما برخی از کارکنان زن نیز همچنان بیسواد بودند یا به سختی می‌توانستند بخوانند و در مشاغل رده پایین مشغول به کار بودند. در کنار آن با حمایت دولت، زنان ایرانی انجمن‌های خیریه‌ای را برای حمایت از مادران و کودکان بی بضاعت تأسیس کردند (Kashani, 2011).

با این حال، نیروی کار زنان در سال ۱۳۵۶ به ۱۲ تا ۱۴ درصد از کل نیروی کار رسید. زنان در فعالیتهای مدنی (عمدتاً آموزش، مراقبت‌های بهداشتی و خدمات اجتماعی و مشارکت در برخی مدیریت‌های دولتی)، در کارخانه‌های بزرگ مقیاس و در فعالیتهای سنتی کوچک مقیاس مشغول به فعالیت شدند. در این زمان صنایع بزرگ نفتی و پتروشیمی بزرگ و سرمایه‌دار بودند، اگرچه تعداد کمی از زنان در پست‌های دفتری شرکت ملی نفت ایران کار می‌کردند اما کسانی که در بخش مدرن مشغول بودند از مزایای آن برخوردار می‌شدند.

طبق مسکوب (۲۰۰۵)، در دهه ۱۹۷۰ زنان حدود ۱۵ درصد از کل دریافت کنندگان حقوق بازنشستگی را تشکیل می‌دادند. زنان به طور متوسط ۲-۳ سال قبل از مردان بازنشسته می‌شدند اما حقوق بازنشستگی مشابهی داشتند (Sabahi, 2002 & Moghaddam, 2006:33).

در اواسط دهه ۱۳۳۸، نرخ بیسوادی زنان به دلیل نبود امکانات، اولویت‌های مختلف و ازدواج در سنین بسیار پایین، همچنان بالا بود. میزان سواد برای زنان (۱۷ درصد) کمتر از نصف مردان (۴۰ درصد) برآورد شده بود. پنجاه درصد از جمعیت شهری باسواد بوده در حالی که تنها ۱۵ درصد از مردم روستا سواد داشتند. برنامه اصلاحات شش ماده‌ای معروف به انقلاب سفید که توسط محمدرضا پهلوی در سال ۱۹۶۳ راه اندازی شد به بهبود اوضاع کمک کرد. در پی اجرای سپاه دانش در سال ۱۳۴۲، چند تن از زنان پیشرو ایران درخواست برنامه‌های آموزشی برای دختران روستایی را مطرح کردند. در همان زمان «پرویز خانلری»، وزیر آموزش و پرورش، نسبت به ۵۰۰ بیسوادی برای دختران روستایی را نسبت به مردان در ایران علنی کرد. برنامه سپاه دانش، پروژه‌ای را که دو سال قبل تحت شورای عالی زنان آغاز شده بود، ادامه داد و هدف آن آموزش داوطلبان دبیرستانی به مدت چهار ماه به منظور اعزام به شهرهای بزرگ و متوسط برای تدریس بود. طی دو سال، این برنامه ۵۰۰ داوطلب را آموزش داد، این نیروها با حضور ۱۴۰۰۰ زن در ۵۲۵ کلاس فعال بودند. قبل از اجرای سپاه دانش زنان، ۴۳۸ دختر به ازای هر ۱۰۰۰ پسر در مدارس شهری درس می‌خواندند، در حالی که در مناطق روستایی نسبت دختران ۲۲۵ نفر نسبت به هر ۱۰۰۰ پسر بوده است. در سال ۱۳۵۵ نسبت دختران روستایی به ازای هر ۱۰۰۰ پسر ۲۹۵ بود و این افزایش مستقیماً به سپاه دانش نسبت داده شد. پس از گذشت نزدیک به یک دهه از کمپین سوادآموزی روستایی به رهبری سپاه دانش، میزان مردان با سواد روستایی به ۳۱ درصد و میزان زنان با سواد روستایی به ۸ درصد افزایش یافت. حق تحصیل برای زنان در زمان محمدرضا پهلوی، به عنوان روشی برای رسیدن به مدرنیزاسیون تلقی می‌گردید. آموزش‌های تخصصی و حرفه‌ای برای زنان نه تنها وسیله‌ای برای دسترسی به شغل مناسب بلکه به منظور از بین بردن مشکلات اجتماعی- فرهنگی ناشی از واردات گسترده نیروی کار خارجی محسوب می‌شد (Sabahi, 2002 & Moghaddam, 2006:33).

با سلطنت محمدرضا شاه، مسائل زنان از طرف دولت، خود شاه یا خواهر دوقلویش سازماندهی می‌گردید. در این زمان افراد مشارکت کننده تغییر کردند؛ در زمان رضاشاه زنان فعال از طبقه نخبه بودند، بیشتر در کارهای خیریه مشارکت داشتند و در نتیجه، از موقعیت و منزلت شخصی برخوردار بودند. از سوی دیگر، نسل جدید که زیر نظر محمدرضا شاه فعالیت می‌کرد، متشکل از چهره‌های تقریباً ناشناس بود که در سازمان زنان ایران و فعالیتهای متمرکز خدمت می‌کردند. در این دوران سازمان امور زنان تشکیل شد، ایجاد این سازمان، سیاست‌های جنسیتی شاه را کامل کرد: تبدیل کامل ابتکارات و اقدامات زنان به یک سازمان وفادار. شاه در تلاش برای تحکیم و بسیج اعضای بزرگتر جامعه، هدف پدرش را تکمیل کرد و وظیفه سازماندهی زنان را به سازمانی تحت حمایت دولت و چند منظوره محول کرد. تحت حمایت اشرف پهلوی سازمان امور زنان، بانوان را بسیج می‌کرد و آنان را «حداکثر» برای پیشرفت ایران آماده می‌کرد، اگرچه صدای زنان دگراندیش را نادیده می‌گرفت. این سازمان علاوه بر وظیفه بسیج خود، شش حوزه مورد علاقه را نیز تعیین کرد: رفاه زنان، اصلاحات قانونی، نشریات، نگرانی‌های اجتماعی، امور بین‌الملل و ضرورت‌های سازمانی. بسیاری از نشریات گزارش‌های مفصلی از منافع داخلی و خارجی سازمان ارائه می‌کردند. یکی از گزارش‌ها، مراکز رفاه خانواده در تهران و استان‌ها را تشریح می‌کند که مهد کودک‌هایی را به‌ویژه برای خانواده‌های کم‌درآمد، کلاس‌های سوادآموزی برای مادران و آموزش‌های حرفه‌ای برای زنان برای توسعه مهارت‌های بازاری راه‌اندازی کرده و مشاوره خانواده، مساعدت حقوقی و کمک‌های بهداشتی ارائه کردند. این سازمان از طریق بخش تحقیقاتی خود، مسائل مربوط به رفاه خانواده، کار و سواد زنان و قوانین مختلف جنسیتی را مورد مطالعه قرار داد. بنابراین سازمان زنان نه فقط بر زنان به طور کلی، بر انتشار برخی از سیاست‌های جنسیتی تأثیر گذاشت اما WOI موقعیت مبهم

در تاریخ زنان ایران داشت، به طوریکه به عنوان نماینده دولت فعالیت‌های آن کاملاً با منافع و سلطه دولت بر جامعه مدنی هماهنگ بود (Sedghi, 2007).

صدقی (۲۰۰۷) معتقد است که تغییرات در ساختار اقتصاد به موازات تغییر تدریجی نه تنها در کار زنان، بلکه در سیاست‌های جنسیتی دولتی که نقش فعالی در شکل‌دهی به زندگی زنان ایفا می‌کرد، رخ داد. در این فرآیند، دولت تنش دیالکتیکی برای زنان ایجاد کرد: قوانین سکولار و مذهبی را آزاد کرد که در نتیجه آن تحرک و خودمختاری زنان محدود و تقاضا برای کار زنان را افزایش یافت. با این حال، از برخی قوانین که تمایلات جنسی زنان را محدود و برابری و حمایت کامل زنان نسبت به مردان را محروم می‌کرد، پشتیبانی کرد. از آنجاییکه تغییرات سیاسی اغلب با تغییرات اقتصادی سازگار است در طول دهه ۱۳۴۰ و بیشتر دهه ۱۳۵۰، اقتصاد ایران به سمت یکپارچگی فزاینده با اقتصاد کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته‌تر غرب حرکت کرد. آغاز انقلاب سفید ۱۳۴۲ نقطه عطفی در توسعه صنعتی ایران و گسترش بازار کار آن بود. سیاست‌های عمومی با تقویت نیازهای اقتصادی به سرعت در حال گسترش، به مسائل جنسیتی پرداختند. این رشد به موازات تصویب قوانینی برای رهایی زنان از خانواده و تسهیل ورود آنان به تولیدات پولی بود. بر اساس اسناد موجود در ایالات متحده در سال ۱۳۳۸، دغدغه‌های جنبش زنان در زمان محمدرضا شاه مطالبه حق رأی و انتخاب در پستهای دولت بوده و در عین حال، برخی از مردم تصور می‌کردند که حق رأی زنان نباید نگران‌کننده باشد زیرا در کشوری که انتخابات آزاد نیست، رأی دادن فایده‌ای ندارد. همچنین رهبران جنبش زنان به جای اینکه بسیار منظم سازماندهی شده باشند، دچار تفرقه، بی‌علاقگی یا علاقه زیادی به برجسته شدن از نظر اجتماعی بودند و به دنبال آن بودند که به عنوان اولین زن معاون یا نماینده مجلس در ایران انتخاب شوند (Sabahi, 2011). اما مشاهدات آمریکایی‌ها با برخی منابع دیگر در تناقض است، در دوران مبارزه ملی-گرایان در دهه بعد از رضاشاه، زنان ایرانی به شدت از لحاظ سیاسی در مبارزات برای حقوق زنان و اعتراضات سیاسی فعال بودند. بعد از دولت مصدق، زنان بر مبارزات انتخاباتی جهت مشارکت سیاسی بیشتر متمرکز شدند، این موضوع در سال ۱۳۳۸ در مجلس مطرح اما با مخالفت شدید روبرو گردید. بنابراین مجلس موضوع حق رأی زنان را کنار گذاشت، اما زنان ایرانی به مبارزه برای حقوق خود ادامه دادند و در نهایت در آذر ماه ۱۳۴۲، موفق شدند در انتخابات مجلس شورای ملی حق رأی به دست آورند. یک ماه بعد، با روی کار آمدن دولت منصور و اولین انتخابات پس از حق رأی زنان، شش زن به کرسی‌های مجلس دست یافتند و دو نفر نماینده مجلس شدند. تعداد زنان منتخب به تدریج افزایش یافت، اصلاح قانون انتخابات به زنان حق رأی داد اما این تجدید نظر در مجلس مطابق با نیازهای آن دوره نبود. مشارکت زنان منجر به تصویب قانون حمایت از خانواده^۱ (FPL) در سال ۱۳۴۶ و تغییر در رویه‌های مربوط به طلاق، ازدواج و حضانت فرزند شد. قانون حمایت از خانواده، در سال ۱۳۵۴ مورد بازنگری قرار گرفت و به محدودیت‌های سنی برای ازدواج، طلاق، حضانت فرزند و چند همسری پرداخت. با این حال، روند اصلاحات کند بود زیرا از اهمیت کافی برای دولت برخوردار نبود. صباحی (۲۰۱۱) دلایل روند کند اصلاحات را چنین بیان کرده است؛ اول، جنبش زنان تحت نظارت رژیم و متشکل از چند صد بانوی اشراف بود که در اطراف شاهزاده اشرف در صدد تثبیت موقعیت خود و یا ارتقاء آن بودند. بنابراین جنبش زنان در این زمان مجبور به مبارزه نبود و زنان طبقه متوسط و طبقات پایین جامعه نیز مشارکتی در آن نداشتند. دوم، جنبش زنان ایرانی فاقد آرمان‌های ملی و آرمان‌گرایی موفق‌ترین جنبش‌های آسیایی بود. سوم، ترس دولت از مخالفان و نیروهای محافظه‌کار، اجازه برخی از اصلاحات را به آنها نمی‌داد. دولت ایران برای اینکه با برخی جریان‌های بین‌المللی همراه باشد و بتواند کمک‌های خارجی را جذب کند موضوع حقوق زنان را پیش کشیده بود. در سال ۱۳۲۲، شورای زنان ایران توسط «صفیه فیروز» تأسیس شد، در ابتدا حزب زنان ایران نامیده شد اما

بعداً مجبور به تغییر نام خود به دلیل اعتراضات متعدد گردید، زیرا تا آن زمان هیچ حزب سیاسی ادعا نمی‌کرد که یک حزب سیاسی زنانه است. همچنین در آخرین انتخابات مجلس در سال ۱۳۳۸ کمیته‌های زنان در دو حزب پیشرو تشکیل گردید اما شرکت کنندگان به زودی متوجه وضعیت نامناسب شده و فعالیت‌هایشان را رها کردند. در حالیکه زنان در تهران فعالیت‌های خود را به موازات گسترش روابط خارجی ادامه می‌دادند، شورای زنان آذربایجان در تبریز با ایجاد یازده مرکز سوادآموزی برای زنان بزرگسال و مراکز مشاوره خانواده در حال فعالیت بود. آنها واحدهای خود را نیز در مرند، مراغه، سرین و آذرشهر افتتاح و توانستند به ۵۰۰ زن سواد، بهداشت و مراقبت از خانواده را آموزش دهند. همچنین با تشکیل کمیته‌های رفاهی برخی از مشکلات شخصی آنان را حل نموده، برخی زنان زندانی را آزاد و اصول شهروندی را به آنان آموزش دادند.

هیگینز^۱ (۱۹۸۵) توضیح می‌دهد که زندگی اکثر زنان ایرانی تا حد زیادی با تغییرات قانونی دوران پهلوی دست نخورده بود. علیرغم وجود قانون حمایت از خانواده، اکثر آنها به رعایت قوانین شرعی خانواده ادامه دادند و آداب و رسوم محلی بر تفسیر و اجرای هر دو قانون تأثیر گذاشت. به عنوان مثال، در برخی از مناطق، حق ارث زن، اگرچه در شرع تضمین شده است، ممکن است پس از دریافت مهریه، جبران شده در نظر گرفته شود، یا ممکن است در ازای وعده ادامه حمایت و حمایت از برادرانش، رسماً از بین برود. ناکارآمدی قانون حمایت از خانواده را می‌توان تا حدی ناشی از فقدان تغییرات اداری و قانونی و شرایط اقتصادی دانست که استفاده از حقوق جدید را برای زنان دشوار کرده است. با این حال، مهمتر از آن، تغییرات قانونی به سادگی برای اکثر زنان مرتبط نبود. آنجاییکه قانون حمایت از خانواده تأثیر کمی بر زندگی اکثر زنان ایرانی داشته است - به جز زنان طبقات بالای شهری.

پس می‌توان گفت با روی کار آمدن محمدرضا پهلوی، حمایت از کار زنان و مشارکت آنان در فرایند توسعه وسیله‌ای برای صنعتی شدن گردید. در این زمان ادغام ایران در بازارهای جهانی اتفاق افتاد؛ صنعتی شدن ایران بر پایه نفت حاکم از تئوری نوسازی، صنعتی شدن و نشأت به پایین بود؛ آنچه مورد توجه رویکرد زنان در توسعه و رویکرد زنان و توسعه است. سنت ازدواج زودهنگام، رشد اقتصادی و پیشینه طبقاتی به مشارکت بیشتر زنان در نیروی کار کمک کرد. بنابراین در ایران، توسعه اقتصادی همه زوایای جامعه را فراگرفت و تغییراتی را در ماهیت خانوار ایجاد و آن را در برابر نیازهای بازار آسیب‌پذیرتر کرد. حتی بخشی از مشارکت زنان در بخش صنعتی مبارزه با فقر را شکل می‌داد. گاه زنان به عنوان تنها مزدبگیر در مورد زنان سرپرست خانوار، مسئولیت تغذیه کودکان را به تنهایی بر عهده داشتند و یا برای جبران دستمزدهای ناچیز شوهر یا پدرشان کار می‌کردند.

طبق رویکرد زنان در توسعه در دوران پهلوی دوم مشارکت زنان در نیروی کار و فعالیت‌های اقتصادی مهیا گردیده است اما به بقیه جوانب دسترسی به برابری جنسیتی در فرایند توسعه توجه نشده است؛ البته قابل ذکر است که افرادی مانند کاتوزیان (۱۳۷۴) این فرایند را در ایران شبه مدرنیسم توصیف کرده‌اند. طبق این رویکرد و رویکرد زنان و توسعه در این دوران زنان نقش تولید مثل شامل فرزندآوری و نگهداری از خانواده و همچنین تولید معیشت و درآمدزایی را همزمان ایفا کرده و به تعبیر صدقی (۲۰۰۷) روزهای دوگانه را تجربه می‌کردند.

در راستای تحقق بیشتر برابری جنسیتی در این دوران چند اتفاق مهم دیگر نیز افتاد؛ یکی قانون حمایت از خانواده و دیگری تأسیس سپاه دانش جهت ترویج آموزش در روستاها و حاشیه شهرهای بزرگ و دیگری انقلاب سفید و دادن حق رأی به زنان. قانون حمایت از خانواده درصدد تغییراتی در رویه‌های مربوط به طلاق، ازدواج و حضانت فرزند بود اما از آنجا که اولویت چندانی برای دولت نداشت به گونه‌ای محدود و صرفاً برای همگرایی با جریان‌های بین‌المللی حقوق زنان مطرح شده بود. اما نکته مهم آن که حتی این

تغییرات جزئی با توجه به غلبه سنتها در جامعه ایران دوره پهلوی دوم خیلی قابلیت اجرایی نداشت. بنابراین می‌توان گفت که رویکرد قانون و توسعه در این دوران تحت سلطه دولت و بدون توجه به فرهنگ غالب جامعه شکل گرفته بود. در مورد تأسیس سپاه دانش نیز این موضوع قابل صدق است زیرا که بدون توجه جزئیات فرهنگی جامعه تشکیل شده و با وجود کسب موفقیت‌هایی چند، در عمل از کارکرد اصلی خود باز ماند. همچنین در این دوران تمامی اجتماعات تحت نظارت و کنترل سازمان زنان قرار گرفت که اولویت‌های زندگی زنان را طبقه متوسط و افراد دولتی تعریف می‌کردند نه خود زنان. بنابراین در اینجا بدون توجه به ویژگی‌های فرهنگی‌های مختلف و با تصور اینکه تمامی زنان در ایران همگون و اولویت‌های طبقه متوسط را دارند، برای آنان برنامه‌ریزی می‌کردند. در نتیجه می‌توان گفت آنچه در دوران پهلوی سیاست‌های مرتبط با مشارکت زنان در توسعه را شکل داده، کنترل بیش از حد دولت بر منابع قابل دسترس زنان و ساختارهای جامعه بوده است.

۵. بحث و نتیجه‌گیری

زنان در ایران از اوایل قرن بیستم، در تلاش برای دستیابی به برابری جنسیتی، به شیوه‌های متنوع و پیچیده، گاه موفق و گاه ناموفق، با دولت و جامعه تعامل داشته‌اند. برنامه‌های توسعه‌ای و سیاستگذاری‌ها در حوزه زنان در ایران از دوران قاجار و با آغاز مشروطیت با توجه به نقش مادری شکل گرفت. در اولین قدم آموزش مهمترین مؤلفه رویکرد زنان در توسعه مورد توجه زنان فعال این دوره قرار گرفت و طی فرازونشیب‌های بسیار، زنان توانستند مردان مجلس ملی را متقاعد کنند که به شرط اینکه مادران و همسران بهتری خواهند بود حق تحصیل را به دست آورند. در این بین نیز شکل‌گیری انجمن‌های داوطلبانه توسط زنان و برای زنان با توجه به نقش‌های تولیدی، مادری و همسری نشان‌دهنده‌ی این موضوع است که زنان با آگاهی از وضعیت توسعه‌نیافتگی خود درصدد تحقق نقش عاملیتی خود در راستای تحقق تغییرات اجتماعی در جامعه بوده‌اند. بنابراین آنچه از رویکرد زنان، فرهنگ و توسعه استنباط می‌شود جنبه‌ی سیال فرهنگ به کمک زنان ایرانی می‌آید تا خود را از قربانی بودن توسط ساختارها، سنتها و ارزشها نجات دهند و با تکیه بر تجربیات خود به تعریف اولویتها و نیازهای خود در جامعه بپردازند. اگر چه در این دوران طبقه اجتماعی و دین نیز دو عامل مهم در دسترسی زنان به منابع آموزش و اشتغال بودند. زنان طبقات پایین به دلایل رهایی از فقر ناچار به مشارکت اقتصادی در جامعه بوده؛ گرچه نابرابری‌های بسیاری را تجربه می‌کردند. پس همان‌طور که رویکرد زنان و توسعه ادعا می‌کند زنان در ایران همیشه بخشی از نیروی کار بوده‌اند. در نهایت می‌توان گفت رویکردهای نظری زنان در توسعه، زنان و توسعه و فرهنگ و توسعه کاملاً در دوران قاجار قابل ردیابی هستند. اهداف مدرن‌سازی و ملت‌سازی رضا خان، وسیله‌ای بود تا زنان ایرانی بیشتری وارد فرایند توسعه شوند. در حوزه آموزش حضور زنان پیشرفت قابل توجهی داشت تا بنا بر ملزومات صنعتی شدن زنان بیشتری به عنوان نیروی کار صنعت در نظر گرفته شوند اما نکته قابل توجه، در این دوره است که زنان وسیله‌ای جهت تحقق اهداف مدرن شدن جامعه بودند و بر خلاف دوران قاجار فعالیتهای داوطلبانه زنان کم‌رنگ‌تر شد. گرچه دولت در راستای اهداف خود و مشارکت‌های بین‌المللی قوانینی را تصویب کرد اما این قوانین متناسب با نیازهای جامعه سنتی ایران نبود و این سنتها بودند که نقش مهمی را در زندگی زنان بازی می‌کردند. طبق نظر جان فوران (۲۰۱۶) زمانی توسعه برای زنان یک جامعه اتفاق می‌افتد که هماهنگی و انعطاف بین ساختارهای کلان اقتصاد سیاسی و گفتمان‌ها و شیوه‌های محلی شکل گیرند، اتفاقی که در ایران رخ نداد و مانع اصلی جهت تحقق اهداف توسعه و بهبود وضعیت زنان در واقع فرهنگ بود و نه قانون. در دوره پهلوی دوم نیز وضع به همین منوال بود؛ سیاست صنعتی شدن ایران بر پایه نفت موجب شد تا حمایت از کار و مشارکت زنان در دستور کار دولت قرار گیرد. دسترسی زنان در این دوره به منابع اقتصادی، اجتماعی و سیاسی بیشتر شد از جمله تأسیس سپاه دانش جهت ترویج آموزش در روستاها و حاشیه شهرهای بزرگ، و دادن حق رأی

به زنان و تصویب قانون حمایت از خانواده. در واقع در این دوره، با افزایش و رشد روزافزون شهرنشینی اقتصاد ایران گذار از اقتصاد غیرصنعتی و معیشتی به صنعتی شدن را تجربه می‌کرد که این موضوع تأثیر بسیاری بر زنان و همچنین خانواده گذاشت. در کل می‌توان گفت، گرچه در این دوره‌ها برنامه‌های بسیاری در راستای مشارکت زنان در توسعه صورت گرفته است ولی موضوع قابل تأمل این است که این برنامه‌ها اکثراً در سطح خرد و داوطلبانه بوده‌اند. آنچه از مرور تاریخی نقش زنان در فرایند توسعه بر می‌آیند این است که زنان همیشه وسیله‌ای در راستای تحقق اهداف دولتها بودند ولی در این جهت هم هیچ وقت قربانی سیستم نشده‌اند و مطابق با نیازهای خود و دیگر زنان در جامعه دست به فعالیتهای داوطلبانه زده‌اند. همچنین می‌توان ادعا کرد که آنچه نقش زنان در فرایند توسعه ایران را تبیین می‌کند رویکرد جنسیت و توسعه و تأسی به این واقعیت است که واقعیت زندگی زنان در ایران از دیگر کشورها متفاوت بوده و هر نوع مداخله و سیاستی باید بر مبنای ویژگی‌های فرهنگی و اجتماعی ایران باشد. بنابراین، آنچه در راستای توانمندسازی زنان مهم است ارائه برنامه‌هایی است که زنان بعنوان عاملان توسعه، خود نیازهایشان را تعریف و ارزیابی کنند و ایفای نقش خود را رقم زنند و تشخیص دهند به چه منابعی نیاز دارند؛ آنچه در دوران پهلوی اتفاق نیفتاد و این دولت بود که متولی تشخیص نیازها و اولویتهای زنان بود. افزون بر آن باید اذعان داشت توسعه برای زنان در ایران معمولاً در حوزه بهداشت و آموزش اتفاق افتاده است. لازم به توضیح است تحقق توسعه کامل نیازمند ارائه خدمات بهتر و حضور بیشتر زنان در فعالیتهای اقتصادی و بهادادن به زنان در جامعه است. در مجموع عدم تحقق رویکردهای جنسیت و توسعه در ایران دوران قاجار و پهلوی را می‌توان ناشی از مردسالاری، کاربرد سیاسی مفهوم جنسیت و دولت به عنوان قانونگذار دانست. بر همین اساس طبق گزارش‌های جهانی و سازمان ملل، آنچه در ساخت نابرابری‌های جنسیتی جوامع باید مورد توجه قرار گیرد، در وهله اول فرهنگ و عناصر فرهنگی است و برای حل معضلات ناشی از نابرابری جنسیتی باید ساختار قدرت، منابع و مشوق‌ها در خانواده و فرهنگهای مختلف مورد بررسی قرار گیرد. در این راستا باید باورها و چارچوب‌های ارزشی خانواده‌ها در ساختارهای کلان‌تر مانند دولت و بازار مورد توجه واقع شوند؛ بدیهی است، در ملاحظات برابری جنسیتی تعامل و رابطه سطوح خرد و کلان از اهمیت بسیاری برخوردار بوده و تمرکز بر یک سطح بدون توجه به دیگری قابل قبول نیست.

۶. منابع

- آبادیان، حسین و صفری، زهره (۱۳۹۳). مطالبات اجتماعی و فرهنگی زنان در دوره مشروطه تا سلطنت رضاشاه. جستارهای تاریخی (فرهنگ) (ویژه تاریخ): ۵(۲)، ۱-۱۹.
- صادقی فسایی، سهیلا، و عرفان منش، ایمان (۱۳۹۴). مبانی روش شناختی پژوهش اسنادی در علوم اجتماعی، مورد مطالعه: تاثیرات مدرن شدن بر خانواده ایرانی، راهبرد فرهنگ، ۸(۲۹)، ۶۱-۹۱.
- کاتوزیان، محمد علی همایون (۱۳۷۴). اقتصاد سیاسی ایران: از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی، ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، تهران: نشر مرکز.
- Abadian, H. &. (2015). Women Social and Cultural Demands from Constitution Period to Reza Shah Reign. *Jostarha-Ye Tarikh (Farhang) (Historical Studies)*, 5(2), 1-19. SID. [https://sid.ir/paper/88172/en\(in persian\)](https://sid.ir/paper/88172/en(in persian)).
- Afary, J. (1996). *The Iranian constitutional revolution, 1906–1911: Grassroots democracy, social democracy, and the origins of feminism*. New York: Columbia University Press.
- Bahramitash, R. &., & Salehi Esfahani, H. (2011). *Veiled Employment*. London: Syracuse University Press.
- Bahramitash, R. (2014). Low-Income Islamic Women, Poverty and the Solidarity Economy in Iran. *Middle East Critique*, 23(3), 363-377.
- Bedford, K. (2020). Law, Gender, and Development: Potent Hauntings. *Law and Development Review*, 13(1): 229–264, <https://doi.org/10.1515/ldr-2019-0066>.
- Béland, D., & Ostadalidehaghi, R. (2013). Women without guardians” in Iran: Gender, cultural assumptions, and social policy. *Journal of International and Comparative Social Policy*, 29(1), 48-63. doi:10.1080/21699763.2013.803997.
- Bhavnani, K., Foran, J., Kurian, P., & Munshi, D. (2016). Postscript A conversation about the future of women, culture and development. In B. Bhavnani, J. Foran, P. Kurian , & D. Munshi, *Feminist Futures: Reimagining Women, Culture and Developmen* (pp. 433-438). London: Zed Books.
- Brenden, M., & Hooyman, N. (1976). International Social Work. *The Importance of the Role of Women in Social Development*, 19(2), 18–22. <https://doi.org/10.1177/002087287601900205>.
- Chauhan, K. (2014). *Gender Inequality in the Public Sector in Pakistan*. New York: Palgrave Macmillan.
- Clisby, S. (2010). Gender mainstreaming or just more male-streaming? Experiences of popular participation in. In F. Porter , & C. Sweetman, *Mainstreaming Gender in Developmen: A Critical Review* (pp. 23-36). Oxford: Oxfam.
- DeVault, M. L. (1996). Talking Back to Sociology: Distinctive Contributions of Feminist Methodology. *Annual Review of Sociology*, 22., 29-50.
- Duffy, V. (2016). Gender and Development. *development in an unequal world*, 159 – 174.
- Higgins, P. J. (1985). Women in the Islamic Republic of Iran: Legal, Social, and Ideological Changes. *Signs*, 10(3), 477–494. <http://www.jstor.org/stable/3174262>.
- Hodge, I., & Midmore, P. (2008). Models of Rural Development and Approaches To Analysis Evaluation And Decision-Making. *economie rurale*, 23-38.
- Kabeer, N. (2003). *Gender Mainstreaming in Poverty Eradication and the Millennium Development Goals*. Ottawa: International Development Research Centre.
- Kashani-Sabet, F. (2011). *Conceiving Citizens Women and the Politics of Motherhood in Iran*. New York: Oxford University Press.

- Katouzian, H. (1996). *Iran's political economy: from constitutionalism to the end of the Pahlavi dynasty*. Tehran: Markaz Publishing, translated by Mohammad Reza Nafisi and kambiz Azizi (in persian).
- Kusakabe, K. (2010). Gender mainstreaming in government offices in Thailand. In F. Porter , & C. Sweetm, *international institutions Mainstreaming Gender in Development: A Critical Review* (pp. 46-56). Oxford: Oxfam.
- Lee-Smith, D., & Trujillo, C. (2006). Unequal Rights: Women and Property. In J. Jaquette , & G. Summerfield, *Women and Gender Equity in Development Theory and Practice* (pp. 159-172). New York: Duke University Press.
- McCulloch, G. (2004). *Documentary Research in Education, History and the Social Sciences*. London: Routledge .
- Moghadam, V. M. (2006). Gender and Social Policy: Family Law and Women's Economic Citizenship in the Middle East. *International Review of Public Administration*, 10(1),23-44, DOI: 10.1080/12294659.2005.10805059 .
- Moser, C. O. (1989). Gender Planning in the Third World: Meeting Practical and Strategic Gender Needs. *World Development*, 17(11), 1799-1789.
- Moser, C., & Moser, A. (2010). Gender mainstreaming since Beijing: a review of success and limitations. In F. Porter , & C. Sweetman, *international institutions Mainstreaming Gender in Development: A Critical Review* (pp. 11-23). Oxford: Oxfam.
- Nyamu, C. I. (2000). How Should Human Rights and Development Respond to Cultural Legitimization of Gender Hierarchy in Developing Countries? *Harvard International Law Journal*, 41(2), 381-418.
- Parpart, J. L. (1993). Who is the 'Other'? A Postmodern Feminist Critique of Women and Development Theory and Practice. *Development and Change (SAGE, London, Newbury Park and New Delhi)*, 24,439-464.
- Phukon, D. (2008). Gender Development Approach and Social Protection: Understanding the Case of Assam. *the Indian Journal of Political Science*, 69(4),771-785.
- Platt, J. (1981). . Evidence and Proof in Documentary Research: 1 Some Specific Problems of Documentary Research. *The Sociological Review*, 29(1), 31-52. <https://doi.org/10.1111/j.1467-954X.1981.tb03021.x>.
- Rathgeber, E. (1990). WID, WAD, GAD: Trends in Research and Practice. *The Journal of Developing Areas*, 24(4),489-502.
- Sabahi, F. (2002). Gender and the Army of Knowledge in Pahlavi Iran, 1968-1979. In S. Ansari , & M. Vanessa , *Women, Religion and Culture in Iran* (pp. 99-123). London: Routledge.
- Sadeqi Fasai, S. &. (2015). Methodological Principles of Documentary Research in Social Sciences; Case of Study: Impacts of Modernization on Iranian Family. *Rahborde Farhang*, 8(29), 61-91(in persian).
- Scanlan, S. (2004). Women, Food Security, and Development in Less-Industrialized Societies: Contributions and Challenges for the New Century. *World Development*, 32(11),1807-1829.
- Sedghi, H. (2007). *Women and Politics in Iran: Veiling, Unveiling, and Reveiling*. Cambridge: Cambridge University Press. doi:10.1017/CBO9780511510380.
- Wendoh, S., & Wallace, T. (2005). Re-thinking gender mainstreaming in African NGOs and communities. *Gender & Development*, 13(2),70-79,DOI: 10.1080/13552070512331332288.